

اھرم‌های - ساسی ای که پیروزی انقلاب در اختیارشان می‌گذارد
 توراھ، حکومت بولشویستی، هشتکادی مائوس کاگرکی، قوانین
 دموکراتیک کار و بهره - به کف می‌آورد، نه تنها حاصل
 بهره‌نمایان و باز تولید مستمر سرمایه‌داری در ایران نیست،
 بلکه - تحمیلی بر آن است. این بهره - انباشت سرمایه نخواهد
 بود که منبت کارگران و زمینکنان را در سطح ارتقا - باقی
 آن ضمن و بار تولید خواهد کرد. برعکس، سرمایه‌داری ایران،
 دقیقاً به این افسارگردد، تنها تانگل ممکن - سرمایه‌داری است،
 کشور تحت سلطه امپریالیسم - به دست خود ادامه می‌دهد،
 سود آوری خود را با "تحمیلات" اقتصادی پرولتاریا و متحدینش
 ناسازگار خواهد یافت. این شرایط جدید را پرولتاریا و
 زمینکنان از سرورن قلمرو اقتصادی، از ورای قوانین -
 اقتصادی حرکت آن، به آن تحمیل خواهند کرد. برای اینکه
 این نکته را روشن تر توضیح دهیم، کافست مثال توقف کامل
 تولید (مثلاً در حالت کنونی اعتبار عمومی) و پاک کاری کار -
 گران را در شرایط کنونی در نظر بگیریم. توقف تولید و بسا
 کم کاری، بی شک پایه سود آوری سرمایه‌داری است معنی به
 مغایره نمی‌آید. در یک اعتبار عمومی در ایران، ممکن است
 در طول مدت اعتبار اعتباری آرزوی ادامه تولید شود، و بار
 یک کاری، یک ناهای فوق سود عری سرمایه‌داری نگردد. اما
 آیا کسی هست که مدعی باشد در طول مدت اعتبار سرمایه‌داری
 در ایران از مبلغ ریشه و بار در طول کم کاری جا روابط امپری -
 یالیستی سرمایه‌داری حاکم شود و سرمایه‌داری ایران "مستقل"
 شده است؟! مائوس کاگرکی در این باره در متن مختلف خود
 میان سرمایه‌داری و سرمایه‌داران قائل نوسم، اینچ اهمیت
 خود را کاملاً انکار میکند. سرمایه رابطه تولید ارتقا یافته
 است، و سرمایه‌دار، سرمایه شخصیت یافته است. رابطه تولید
 ارتقا یافته، و رابطه‌ای است که در آن نیروی کار به متناهی
 یک کالا توسط سرمایه خریداری می‌شود تا در یک دوره تولید با
 هد تولید ارتقا یافته بگوید بولید مصرف شود و سرمایه‌داری
 شایمی متکی بر این رابطه معین است. بهین ترتیب واقع است
 که عمارت سرمایه‌داری بدون یک نظام و آزروری مشابه روزمره
 حساب سود و زیان سرمایه‌داران، از مشاهده اینکه آیا بولیدی
 که برای سطح بافتن و با خرید نیروی کار به حرکت درمی‌آید
 عملاً سطح یافته است یا خیر، استنتاج نگردد است. سرمایه‌دار
 متصرف، سرمایه‌داری که ثابت حتی قادر بوده است بکنش
 ارتقا یافته، تا چه رسد به فوق سود، به حین برسد - سرمایه -
 داری که "سرمایه بولیدی است یافته است"، - سرورنی از
 سرمایه‌دار بودنش کم نمی‌شود. بهین ترتیب سرمایه‌داری -
 بسته‌ای که برای مدتی معین قادر به کسب فوق سود نباشد
 نیز نام "مستقل" بخورد نمی‌گردد. "استقلال" از تولید
 فوق سود، به این معنات که سرمایه‌داری ایران نتواند بی
 آنکه به فوق سود متکی باشد انباشت متعارف خود را، بدون
 معطونه و ریفه بحران اقتصادی، سازماندهی کند، بخواند
 خود سراسر قوانین اقتصادی خود معینت کارگران و زمینکنان
 را در سطح ارتقا - یافته آن باز تولید نماید و این مناسبات
 را در خنق از فوق سود کلا - به چهارویوت برسد و بولیدی
 تبدیل سازد. و این آن آتوبی است که ناهمین او را خوب میسود
 هواداران بورژوازی در جنبش کمونیستی خود پرولتاریا
 داده می‌شد، واقعیت است که تحمیل مطالبات اقتصادی حداقل
 به سرمایه‌داری ایران - به مثابه کنوری تحت سلطه امپریا -
 لسم، سود آوری سرمایه راه مغایره می‌آیند، اما این دقیقاً
 سود آوری سرمایه در یک بازار متکی به فوق سود است که
 مغایره ارائه است.

به جرات می‌توان گفت که کل سرمایه اجتماع در
 ایران لانیل از بی‌ساز و بوم بهین دور شایمی مشابه یک کم
 کاری تصمیم یافته "زیسته است. شرایطی که صرف نظر از آثار
 صحتی از سرمایه‌داران، مابقی بورژوازی تولید و رابطه‌ی

زیر ظرفیت متعارف و با سود آوری نازل کاهش داده و به انتشار
 فاصله بافتن مسئله قدرت سیاسی به نفع خود منتهی است. اما
 کمونیستی به مزاحمت مناسبات تولیدی حاکم سرمایه‌داری -
 چنان سرمایه‌داری پر کنوری تحت سلطه امپریالیسم و منکی بر
 تولید فوق سود می‌باشد. نفی شرایط امپریالیستی تولید
 و انتشار و بسوسله قدرت متشکل پرولتاریا انقلابی و از طریق
 اھرمهای سیاسی و قانونی، نه به معنای نابودی سرمایه‌داری
 و نه مترادف با استقرار سرمایه‌داری "مستقل" است، بلکه
 فقط و فقط به معنای فوق دادن سرمایه‌داری "وابسته" ایران
 به یک بحران عمیق اقتصادی است. سرمایه‌داری ایران، دقیقاً
 از آن جهت که همچنان، در "فردای" پیروزی انقلاب دمورگ -
 اشیک، سرمایه‌داری متکی بر استعمار امپریالیستی است -
 نتواند با مطالبات اقتصادی پرولتاریا که محور آن فراتر رفتن
 از امکانات بورژوازی در چنین کنوری است، سازگار باشد.
 به درجه‌ای که پرولتاریا را چنین و متشکل قادر گرداند متناهی
 برین حالت اقتصادی و برای سطح مبارزه طبقاتی پیروزی
 تحمیل کند، بهمان درجه بورژوازی دریا مابعدترین شرایط
 برای انباشت قرار گرفته و لذا سرمایه‌داری ایران به نیک
 بحران حاد و عمیق اقتصادی فرمی‌رود. مطالبات اقتصادی -
 اقل پرولتاریا را انقلابی، این معنوی اقتصادی پیروزی لانیل
 دموکراتیک، ناظر بر این است که حقوق اقتصادی برای
 کارگران و زمینکنان جامعه است، و دقیقاً تا همین این جنبش
 حقوقی است که از امکانات عملی سرمایه‌داری و بورژوازی ایران
 فراتر است.

تحتولت اقتصادی ای که پرولتاریا در برینا به حداقل
 خود مطالبان است و در پیروزی انقلاب دموکراتیک اجرا
 می‌گذارد، بدلیل ناسازگاری عملی خود با امکانات عملی
 سرمایه‌داری و بورژوازی در ایران، به یک بحران عمیق
 اقتصادی دامن می‌زند. این دقیقاً به این معنات که نظام
 سرمایه‌داری در ایران ناسازگاری و ارتقا، زیسته اقتصادی بوده
 ها و بار شد نیروهای مولده در ضائق قرار گرفته است. این
 عظمت عام عمر امپریالیسم است که در آن مناسبات تولید
 بورژوازی به تقویدی بریندست روهای مولده و ارتقا، زیسته
 اقتصادی بوده‌ها بدل شده است، و ارایینو این عمر، در عین
 حال، عمر نابودی این نسود و به معنای عام عمر انقلابات
 پرولتری است، انقلاباتی که هدف نهایی آن سرکنش ریشه‌ای
 این مناسبات است. اما در "فردای" پیروزی انقلاب دموکراتیک
 ما، این عظمت عام عمر حاضر، خطی نام و تمام خود را در
 شرایط خاص جامعه ما سازماندهی یافت و تحول سوسیالیستی
 زیر بنای اقتصادی ایران راه شرط لازم رفع موانع ریشه
 نیروهای مولده بدل خواهد کرد - که این نسود خود ضرورت
 این تحول دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه بیش شرط سیاسی
 این انقلاب اقتصادی را طرح می‌کند. این واقعیت که محتوای
 اقتصادی پیروزی انقلاب حاضر رفع موانع نسود سرمایه‌داری
 در ایران نیست، و این واقعیت که این معنوی اقتصادی ناظر بر
 استقرار یک نظام تولیدی دیگر نیست، بلکه شرط و شروطی
 بر سرمایه‌داری موجود ایران است، این واقعیت که سرمایه -
 داری ایران در عمل قادر به انباشت سود در محدوده چنین
 نسود و شروط تحمیلی "نخواهد بود، و مابعداً این واقعیت
 که پرولتاریا بلافاصله و نه میزان نسوری متشکل خود بسج
 برای سوسیالیسم را آغاز خواهد نمود، همه این واقعیات
 به این نکته اشاره و تاکید دارند که "مناسبات ترین حالت
 اقتصادی" مورد نظر پرولتاریا، نمی‌تواند یک حالت اقتصادی
 "ثانوی" باشد. جمهوری دموکراتیک خلق نمی‌تواند "اقتصاد
 دموکراتیک خلق" را به مثابه زیر بنای تولیدی خود داشته
 باشد. و بنای حکومتی جامعه در "فردای" پیروزی انقلاب
 دموکراتیک (جمهوری دموکراتیک خلق) ناسازگاری سیاسی
 دیگر که با سبک حاکمیت پرولتاریا انقلابی و منحصراً

دیوگراش را بنا بر آنکه سازگار با مصلحت است. در ایران در نهادهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی یکسان از شفق (برولتاریا) مستقیم فایده ابراهیم انترناسیونال اقتصادی خاصی (سوسیالیسم) در مقابل این زیر بنا شده است. از نقطه نظر واری حل این مسائل، می‌باید به صورت تحول روسای سیاسی به تسلط سرمایه اقتصادی موجود (سرمایه داری مضمینی بر مبنای بود) باشد. این معنای کارگر-داند دیوگراش تمام مبارزه روزواری است. این تسلط برولتاریا شریک این نهادهای مبنای بود که معنای تحول روسای سیاسی، اما تسلط بر نهادهای اقتصادی (سوسیالیسم) است. و این معنای ضرورت استوار دیوگراش است. برولتاریا است. این همان دورانی مبنای و عقلی است که حدت نامتی بحران اقتصادی و مبارزه طبقاتی در "فرمادی" میزوری این انقلاب در سطح جامعه طرح می‌کند و زمینه مبنای انقلاب سی وقف را فراهم می‌آورد:

۱... هرگاه نظام طبقاتی ذاتی در جامعه سرمایه داری، به صورت جدی، نشکست شود، هیچ تبدیل دیگری به جز دیکتاتوری بورژوازی و دیکتاتوری برولتاریا می‌ماند. دیوگراش یک راه سوم، ارجحی و برتری فایزده بورژوازی هستند. (لنین، درباره دیکتاتوری و دیموکراسی، ص ۲۳)

اما این بنا به این مضمینی است که برولتاریا است. انقلابی در "فرمادی" ضروری انقلاب دیموگراش بود. نظامی و به شیوه ای راه کار است سرمایه حداقل خوب را بر سر پا نشاند و اجرای برنامه حداقلی بود. در دستور می‌گردد. استوار برولتاریا به تنها به برنامه حداقلی خود وفادار می‌ماند، بلکه دقیقاً همانا در کنار مبارزه برای حقوق و مصلحت این مطالبات است که مرور فراتر رفتن از آن و پیگیری مبارزه طبقاتی تا سوسیالیسم را توضیح داده و تبلیغ خواهد کرد. تفاوت بحران اقتصادی سرمایه داری ایران، در شرایط کاملاً برولتاریا و نهادهای سیاسی بحران دیگر و از جمله بحران کسوتی، در اینست که در آن حالت برولتاریا استلزامی می‌خواهد، می‌تواند و باید مبارزه بحران را به بردوش نهادهای زمینکن، بلکه بردوش بورژوازی قرار دهد. دقیقاً به درجه ای که برولتاریا انقلابی در حقیقت مطالبات حداقلی خود موفق شود، همان درجه مناسب ترین حالت اقتصادی برای تسلط مبارزه طبقاتی و تسخیر برولتاریا بر سوسیالیسم فراخیم خواهد آمد. پس مبارزه برای تحلیف همه حائمه مطالبات خود، اصل و مدخل لازم، و غیره وجود اقتصادی، یک نیاز انگار را پذیرد برولتاریا است. اگر این معنای برولتاریا است.

حالت اقتصادی از نقطه نظر شورویک حالتی "ادام" نیست، برولتاریا ایگام می‌باید در دهان ایران، از آن قبل تاریخی که شرایط ذهنی لازم برای استقرار دیکتاتوری برولتاریا رژیم آمد، و حتی پس از آن، مادام که روابط اقتصادی بورژوازی ریشه‌گیر نشده است، دوام بخشد. بافتاری و پسین برولتاریا درامر تحلیف برنامه حداقلی و مقابل قرار دادن آن معجز بورژوازی در صحن گذاردن بر آن، خود زمینه ای تعیین کننده برای تسلیح ضرورت ترس رفتن از این برنامه، استوار دیکتاتوری برولتاریا و نابود سرمایه داری بطور کلی است. پس اگر بورژوازی برای خروج از بحران اقتصادی حوسنی، قبل از هر چیز مبارزه با برای بار پس گرفتن دستاورد های سیاسی برولتاریا و متخلف شدن می‌بخشد، برولتاریا انقلابی بر سر ستوپه خود، در عین بافتاری مطالبات حداقلی، از مایه می‌دارد که تنها مفاخر تر رفتن از این دستاوردها، بنا بر فراتر رفتن از "جمهوری دیموگراش خلق" و با هر یک دیگری که غالب محسوبه این دستاوردها را تسکین می‌دهد، تنها با استقرار دیکتاتوری برولتاریا می‌توان حل بحران جامعه بورژوازی را شکست داد. انقلابی (سوسیالیستی) جامعه بورژوازی بطور کلی است آغاز کرد، در این میان، متخلف برولتاریا در انقلاب دوم.

کرانیک نیز کارگر می‌باشد از شامل اتوبیک خود مضمی بر مطلق مابعد در زمان برولتاریا و سوزواری جنب پیونده و میان این دو اردوگاه یکی را انتخاب کند. متخلف کنونی برولتاریا از "فرمادی" انقلاب دیموگراش کارگر از تجربه اند تاریخی به سوزواری و مضمینی به برولتاریا پیوندند. به این ترتیب، بر مبنای تدویم و تسلیح بحران اقتصادی نظام موجود، و در نتیجه انتخاب دیموگراش، انقلابی حدت اهداف خود و با ترکیبی جدید از نیروهای مبارکه طبقاتی شکل خواهد گرفت. آنچه ایشان را در مورد انقلابی وقف و شرایط مبنای ذهنی آن (در پاسخ به سوسیالیسم رزندگان و راه کارگر) گنشم را خلاصه کنیم:

۱) برولتاریا انقلابی هرگز به انقلاب دیموگراشک به نشانه هدفی در خود تسکین و هموار، خواهان تحول بی وقفه آن به یک انقلاب سوسیالیستی است.

۲) انقلاب حاضر انقلابی دیموگراشک است که ولیده آن رفیع مواج است و از ادانه مبارزه طبقاتی برولتاریا برای سوسیالیسم است.

۳) محتوای بورژوازی این انقلاب عبارت از استوار یک سیستم دیموگراشک سیاسی به رهبری برولتاریا است که از نظر اقتصادی معادل است با مضمینی شکل امپریالیسم و نیازهای استاتس سرمایه در کشور تحت تسلط سوسیالیست اقتصادی و مضمینی کارگران و زمینکنان.

۴) این شرایط نه به معنای نابودی سرمایه داری و نه مترادف با استقرار سرمایه داری "علمی مستقل" (و نه این اعتبار "رفع موانع توسعه سرمایه داری") است، بلکه به معنای تسلیح مبارزه بحران سیاسی و اقتصادی برای انگار آزادانه مبارزه طبقاتی، به برنامه موجود است.

۵) تحلیف این شرایط سرمایه داری ایران توسط برولتاریا و شکستش، بحران اقتصادی نظام موجود را جدت بخشیده، یک جنبی و مبارزه طبقاتی را تشدید کرده، و ضرورت مبنای تسلط انقلاب حاضر را به انقلاب سوسیالیستی طرح می‌کند.

۶) تنها جزئی منگی بر مواج و سرمایه مضمی، نادروکی رفتن از رابطه انقلاب دیموگراشک و سوسیالیستی در ایران (زمینه) و در این بین و ذهنی انقلابی و نه (تسلط به برنامه ای که سببه این درک را در خود متخلف سازد، می‌تواند در این پرو-تاریا و متخلف دیموگراشک برولتاریا را (که چیزی جز تحول آن به یک انقلاب سوسیالیستی نیست) تسخیر کرده، و در این بین کارگر و زمینکنان که به او خواهند پیوست، مبارزه برای سوسیالیسم را از مابعدی و رهبری نماید.

مادامی مقاله بسیار بر سر بنا به مضای انقلاب حاضر و زمینه های مبنای و ذهنی تحول آن به انقلاب سوسیالیستی برده ایم، و به هر مضمی سیاسی و اقتصادی این تحول، مگر من با مثال، اشاره نکردم. در شرایط کنونی گروهی از این امر (نه برای رزندگان و راه کارگر و نه برای ما) نیست، زیرا دستمایه تسلیح ذهنی از محفل ترس سوسیالیستی و انقلابی است که مضمینی که در زمینه های اقتصادی و سیاسی در پروسه تکوین انقلاب طرح خواهد شد، تصرف دقیق انگار اقتصادی و سیاسی ای که بر برنامه حداقلی مضمینی می‌باشد خواهد از آن باشد. زمین شاعر او خواهد بود. سوسیالیستی و سازماندهی که نسوبه حود می‌باشد بر این برنامه منگی گردند، همه و همه در گروه مبارزه پیگیر ایندولوپیک یا اپورتونسم حاکم بر مضمینی مضمینی از کسوت، و شرکت مضمینی هر چه وسیع تر و انگارانه تر جنبش کمونیستی در مبارزات اقتصادی و سیاسی برولتاریا است.

و بالاخره ضروری است که نکاهی به عوائب مصلحتی دیدگاه سوسیالیستی رزندگان و راه کارگر ببنداریم. گنشم که سوسیالیست های "چون رزندگان و راه کارگر، در ذه خود از فراز پروسه تحول انقلاب دوم.

کراتیک حاضر به یک انقلاب سوسیالیستی، که باید در همان خارج از دهن صورت پذیرد، می‌بردند خیال خود را با الصاق و طایف انقلاب سوسیالیستی آتی به انقلاب دموکراتیک حاضر بگمراهی رات می‌کنند. این بدان معناست که رفا، اگر در انقلاب خودبگیر باشد، از هم اکنون در برابر تمامی مسائل که این گروه به مای تحول یک انقلاب به انقلابی دیگر به تباری جنش کارگری و کمونیستی قرار می‌دهد، در قبال گامهای عملی ای که می‌ناید برداشته شوند، ملزمیاتی که می‌ناید تحول شوند، و بطور خلاصه در قبال تمام وظایفی که تحقق این تحول بسر دوش کمونیستها می‌گذارد از خود از نظر شورویک طلب مسئولیت می‌کند. اگر سوسیالیسم در پیروزی همین انقلاب حاصل می‌آید، به دیگر چه لزومی خواهد داشت که درباره این گامهای عملی بیندیشد؟ چه لزومی خواهد داشت که خود را در همین دنیق وظایف سوسیالیستی و دموکراتیک پرولتاریا، که دیگر سازی به تفکیک و پیوسته دیالکتیکی شان نیست، در دسترس دهم؟ دیگر چه لزومی خواهد داشت که در مواجهه با «دوسو کرانها» (که رزمندگان و راه کارگریا از راه ملاحظت آنان در مبارزه برای «تابودی سرمایه‌داری» مبر «سوسیالیست» بسر نشانامه‌های زده‌اند) از سوسیالیسم غایب پرولتاریا سخن بگیریم؟ دیگر استقلال پرولتاریا چه ضرورت و معنای خواهد داشت؟ اگر انقلاب دموکراتیک سرمایه‌داری را نیاورد می‌کند، اصولا دیگر چه نیازی به تمامی آن چیزهایی است که در راه می‌یوسالیسم، انقلاب سوسیالیستی و شورهای رسیده به آن از مارکس و انگلس رنشین آموخته‌ام؟

اما اشکال کار بسیار بیش از آن است که در سطح آسان طمینی شورویک محدود باشد. سوسیالیسم طمینی‌ترین در سطح شورویک تا منحصی‌ترین و عملی‌ترین زمینه‌های تعالیق سیاسی نزدانی نیز را به پله ای می‌کند که حاملی جز به دست گشتگانیدن پرولتاریای ایران، در همین انقلاب حاضر، ندارد.

۱) در سوسیالیسم علمی تعدید نظر می‌کند. در شماره قبل این امر راه روشنی نشان دادیم. دیکتاتوری پرولتاریا یکی از دستگا ایدئولوژیک این رفا جذب می‌شود، چرا که سرمایه داری در نگاه انقلاب دموکراتیک، با آنکه در جمهوری دموکراتیک خلق و با همبازی خلق نابود می‌شود.

«کسی که فقط مبارزه طبقات را قبول داشته باشد، هنوز مارکسیست نیست و ممکن است هنوز از چهارچوب فکر سوزووشی و سیاست بورژواشی خارج نشده باشد... مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا بپذیرد... وجه شمار کلا عمیق یک خرد بورژوا مادی (و هم چنین سوزوای بزرگ؛ تاک مارکسیست در همین نکته است.» (لنین، دولت و انقلاب، منتخب آثار، ص ۵۲۹ تا ۵۳۰)

سوسیالیسم علمی با طمینی با طمینی سوسیالیسم علمی و تمامی تحولات سرمایه‌های دنیقا پرولتاریا دنیقا اهداف مبارزه طبقاتی پرولتاریا را از او بپوشیده نگاه می‌دارد کارگرانی که در کمیت سوسیالیسم خلقی آموزش داده‌اند، بی شک هیچ چیز رابع سوسیالیسم اهداف مبارزه طبقاتی خود را می‌دانند، بی‌شک می‌توانند آموزش -

۲) سوسیالیسم خلقی اساس ضرورت جزومی پرولتاری در انقلاب دموکراتیک را بزر سوال می‌کند. از آنرا فهمیدن ملزومات مادی این جزومی شانه خالی می‌کند. این واقعیت است که انقلاب دموکراتیک حاضر تنها می‌تواند در نمود خود به یک انقلاب سوسیالیستی به فرجام رسد. به این معناست که انقلاب حاضر را تنها آن طبقه‌ای می‌تواند به پیروزی رساند که با هدف مشخص فراتر از آن قرار گرفته می‌کند، و به حکم شرایط عملی و معنایی نشانی آن قرار است از یک انقلاب دموکراتیک فراتر رود. تنها پرولتاریا آگاه بر اهداف مبارزه طبقاتی می‌تواند راهبر

و غایب پیروزی انقلاب حاضر باشد. استکفاز برهن این آگاهی - سوسیالیسم به معنای هدف‌نهایی و انقلابی و فلسفه به معنای تنها راه عمل آن - جز نشانه‌های کبریا و وظیفه تربیت پیمانگ انقلابی و هر همین انقلاب دموکراتیک معنایی ندارد. به این ترتیب می‌بینیم که سوسیالیسم خلقی تنها با طمینی سوسیالیسم علمی نیست. بلکه با طمینی سوسیالیسم بگمراهی نیز هست. سوسیالیسم خلقی که در حرف سوسیالیسم راه انکار، طمینی و برای خلق در یک انقلاب دموکراتیک معمول می‌دارد، در عمل از مبارزه برای پیروزی یک انقلاب دموکراتیک نیز استکفاز می‌پورزد. چرا که اصولا از تائین ملزومات جزومی پرولتاری در این انقلاب ظفره می‌پوردد. تا پرولتاریای ایران نیاورد که فرجام انقلاب کنونی جز با حصول آن به یک انقلاب سوسیالیستی فرجام نیست، نمی‌تواند. تا کدی می‌کند نمی‌تواند، همین انقلاب راسخ به پیروزی رساند. انقلاب سوسیالیستی را در پیگردن تنها هیات مستقیم به امر سوسیالیسم نیست. بلکه در شرایط مشخص جامعه ما عبارتست از امر دموکراسی و جنبش دموکراتیک نیز هست.

نخستین استقلال ایدئولوژیک پرولتاریا، نفی ضرورت استقلال تشکیلی او را نیز سبب می‌آورد. اگر انقلاب دموکراتیک سرمایه‌داری را نیاورد می‌کند، آنگاه تشکیلات مستقل پرولتاری نیز اهمیت خود را از دست می‌دهد می‌تواند به سلولت، اگر نه در تمام لحظه در عمل، به تشکیلی که کلیه اشیا و وظیفاتی را که نیروهای مبارکه یک انقلاب دموکراتیک هستند در خود جمع کند. به ابزار تشکیلی خلق، بدل شود. سوسیالیسم آنگاه در زمینه تشکیلات نمونه‌هایی چون «میزب کمیست کارگران و دهقانان» را بدست داده است. اما سوسیالیسم مجول، در لحظ حزب را غایب پرولتاریا اعلام می‌دارد اما در عمل آن را برای خلق می‌خواهد ضرورت ایجادش را از بسیاری جنبش دموکراتیک استنتاج می‌کند (موضوع کننده به مطالعه این موضوع). در واقع یک حزب مستقل پرولتاری، بخشی از جزومی پرولتاریا و پیروزی انقلاب دموکراتیک نمی‌تواند باشد سوسیالیست‌های خلقی اگر از مواضع شورویک خود استنکفاز دقیق و غیر انتقادی تشکیلی کنند. جز در حزب مستقل پرولتاریا به موضعی نخواهند رسید و لذا در عمل به عاملی بسر راه پیروزی انقلاب دموکراتیک نیز تبدیل خواهند شد. «فقط یک دلال خرد بورژوا می‌تواند جزومی را به صورت یک سازش، یک بر خصیعت سیاسی متغایب، و با بعنوان شرایط یک توافق در حرف، تصور کند. از دیدگاه پرولتاری جزومی در ندرت، با کسی است که از همه فعالانه تر بجنگد، که هیچ فرصتی را برای وارد آوردن صره به دستن از دست ندهد، که همیشه گفته را با عمل منطبق کند و نسبتا رهبر ایدئولوژیک نیروهای دموکرات باشد و خروجی‌های سیمند را استنفاد نماید.» (لنین، طبقه کارگر و دموکراسی سوزووشی)

استقلال پرولتاریا در ایدئولوژی و تشکیلات، شرطی که سوسیالیسم خلقی قادر به تائین آن نبوده و در عمل مانع آن است. نیاز مبرم پرولتاریا در نسبت جزومی خویش بر جنبش انقلابی سراسر درک نسبی نوع است. ای رکن دیگر تائین جزومی پرولتاری، قابلیت پرولتاریا در مبارزه بگمراهی برای مطالبات دموکراتیک است که از گمراهی حرکت متجدیدن او را در این انقلاب تشکیل می‌دهد. پرولتاریا به تنها نمی‌تواند دست به این خود تحولات، تغییرات و اصلاحات دموکراتیک بی تفاوت باشد، بلکه خود می‌ناید آن را به جامع ترین شکل فرموله کرده و برده و آن را مبارزه کند. این شرط لازم جلب متحدین به مبارزه انقلابی و تعیین سبگیری آنان در این مبارزه است. همچنین به پرولتاریای انقلابی در سخن حداقل برنامه خود دنیا استکفاز و مطالبات راسخ به معنای جزومی این محتوای پیروزی یک انقلاب دموکراتیک طرح می‌کند. سوسیالیست‌های خلقی که محتوای سبگیری یک انقلاب دموکراتیک را نابودی سرمایه‌داری اروپایی می‌کند،

به زمان دیگر ضرورت ارائه مطالبات حداقل را توسط برولتاریا نمی‌کنند. سوسیالیست‌های، چون رزمندگان و راه کارگر، که مثلا در درخورد طبق را غیرالمنوم به همه سوسیالیسم (سایه‌ی سرمایه‌داری) آورده‌اند، سازی نمی‌بیند که در جهان خارج توجه برولتاریا را به زنده‌های دموکرات میسر برولتاریا و ضرورت اعمال رهبری برولتاریا در مبارزات دموکراتیک گراشک فراخواند. "اودیتور به "محمی" ساز مدار، "مردم که خود هم اکنون بر میان محدثین برولتاریا وجود برولتاریا را با منتقل کردن سوسیالیسم و تبدیل آن به یک کارکنان عموم خلقی از میان برده است. از رزمندگان و راه کارگر سوال می‌شود که: برنامه حداقل شما، که انقلاب دموکراتیک می‌باشد در پیروزی خود به آن حاشه عمل بودند چیست؟ و هر سر و پاچ می‌دهند" سایه سرمایه‌داری " یعنی همان برنامه "حاشه جاکت"، همان "سوسیالیسم" ! رفائیلد رایزر سروکسکس^(۱) و آندای اصولا دور محدثین برولتاریا، انگیزه ترک آنان در یک انقلاب دموکراتیک، مطالبات غیرسوسیالیستی آنان، و ساز برولتاریا به علت آنان نیز برجم رهبری حویث را فایده گرفته‌اند.

در این خصوص بحث بسیار است و ما ساکویز مطلب را همینجا خلاصه می‌دهیم و روشن کردن بیشتر مفادات و نکاتی که در این مقاله طرح شد راه مقالات دیگری موقوف می‌کنیم. اما لازم است در حاشه به نکته‌ای دیرپود نظر و بگان مسأله ریدولوزیک بر روی راه کارگر و رزمندگان، آنگونه که در مقاله مورد بحث مستتر است، اشاره کنیم.

قبل از هر چیز مشخص است که رزمندگان و راه کارگر از ورود به این بحث چه اهدافی را دنبال می‌کند؟ اولاً پایداری بنشین به آن به جذباتی شخصی رسیده‌اند. هر دو گروه بخشی انتزاعی واقع به چند سوال سیستم و طبقاتی که باید در انقلاب حاضر نباشد شوند، را حلال می‌گردند. بی آنکه بتوانند چگونگی تاخیر سرشوندان تحت راس امر تبلیغ، ترویج و سازماندهی برولتاریا تعریف کنند. عدم درک این مسأله که از اغلابل دموکراتیک تا سایه‌ی سیستم سرمایه‌داری برپوشه است آنکه می‌باید در خارج از ذهن و در جهان ماده خي شود، برپوشه‌ای که در هر گام براتک محمی را در عرصه‌های مختلف مناقبت از کمونستیا طلب می‌کند، با ت می‌تود که رزمندگان و راه کارگر نتوانند از "مسأله ریدولوزیک" خود به دستاوردی مشخص برسند. تلاقع دو گروه منتهی به حل دو مسأله دوجبه‌پولی می‌اند

(معلومات: ۱) انقلاب دموکراتیک است (۲) اقتصاد انسان سرمایه‌داریست و مچولان: ۱) چه مستقیما باید نابود شود (۲) چه طبقاتی باید نابود شود. در تریایی که محسوس کمونیستی مسأله برنامه را حل کرده است. در تریایی که علوم عدم حل مسأله برنامه، مسأله تبلیغ و ترویج و سازماندهی مسأله طبقاتی و انقلابی در سطح وسیع برعهده می‌باشند قرار گرفته‌اند. طبقاتی است که مبارزه ریدولوزیک قبل از هر چیز می‌باید موقوف به منتهای حد و تدبیر و مثبت اصول برنامه و تاکتیک کمونیستی، و سرائط و نظریات احزاب آنگونه تاکنکها در عرصه‌های مختلف عملی باشد. اما گویا رزمندگان و راه کارگر را با این مفادات و مسائل کاری نیست، چرا که رزمندگان بخود اجازه می‌دهد تا در میان حیرت‌ساظران، در مقام داور مسأله ریدولوزیک، کار را موقوف کرده و نتیجه را به این ترتیب اعلام کند:

"بنا بر یک دوره مسأله ریدولوزیک میان سازمان و راه کارگر و همه کسانی که اندیشه‌ها و نظریه‌های مشابه آنان را دنبال می‌کنند به پایان می‌رسد. ما شان دادیم که جلوه راه کارگر ما سرمد و دودلی فراخام می‌دهد که ناسید موزواری لیسوال را نابود کرد. بدین معنی راه کارگر قبول می‌کند که باید سیستم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را نابود کرد. و این سایه‌ی دامن سرمایه منتهی راه هم می‌گردد. اگر چه آنها کوشش می‌کنند که نشان دهد حرف عدلی

می‌زنند. ولی سهر حال آنچه را که گفتیم بطور نسبی بدرشته‌اند و در همین حد این امر منت است.

۳- اینک جمع‌فصلی از یک دوره مسأله ریدولوزیک را می‌سازد. خانه داد. لکن راه کارگری که به این ساله می‌پوشد، باید به‌اندک در استدلال نفعه شعارهایش که ظاهر شده‌اند و بعد باید گردیده‌اند... بلکه نه اساس مسأله باید بر خود گرد... سهر ترسبیراه کارگر در ادامه مسأله باید - ریدولوزیک خود را ما به تنها آنگونه از زبیران نقل خطای گذشته خود می‌گریزد، بلکه مدتر شروع به ارائه نظرات مابه "روایت خود" و گزارا می‌باید خود می‌کند. بطوریکه جاشی برقی بر خود بیشتر باقی نمی‌ماند" (رزمندگان ۱۸ تاکیدها در اطراحت)

"اساس مسأله، یعنی اساس مسأله ریدولوزیک دو گروه، نه برنامه، نه تاکتیک و نه حتی شعارها (که می‌آیند، می‌روند و گاه به لائال "تکنیکی" دوباره می‌آیند) هیچ‌کدام نیستند بلکه اینست که حرف‌ها احکامی عام و انتزاعی را بپذیرد و با مسأله لطافت‌الحدید از پذیرش آن بگریزد و لاجرم به "خطاره" ندهد و همراه با "بناهای کسانی که اندیشه‌ها و نظریه‌های مشابه (!) آنان را دنبال می‌کنند"، از دور مسأله خارج شود! آنچه

دست‌آخ برای برولتاریا در مسأله طبقاتی باشد است. نه تدقیق رهبری سرمایه و تاکتیک، نه ارتقا، شوه‌ها و دست مچولان ترویجی، نه دستمای به یک مسأله واحد تبلیغی سر اساس روشن شدن مطالبات حداقل، نه بیدایش اشکال آمولتیتر سازماندهی سراسر از پایداری مشخص شرایط، و نه حتی گامی سوری را می‌نمایند، بلکه لکند رفای تا موحی است که تا دوره بعد" مسأله ریدولوزیک سر چهره رزمندگان نفس‌نفس است. مسأله ریدولوزیک که این چنین خود مضمون‌سازد و در خود به سزاجام رسد، مگر جزئی از مسأله طبقاتی نبوده بلکه تکنیکی آکاوریستی است. بدین است که وقتی هیچ نیاز عملی مسأله طبقاتی ساخته مسأله راه فرجام حدیست نه آن شکل دادن آرد در قالب سرمایه و تاکتیک کمونیستی و رهنمودهای مشخص تبلیغی، ترویجی و سازماندهی، می‌تواند نمی‌کند. آنگاه واضح است که یک جنبش مسأله ریدولوزیک نمی‌تواند جز از طریق "کامل شدن" یکی از طرفین بحث از گریختن "دیگری و اعلام یکجانبه گفتاب مسأله" به نقطه پایان خود نرسد.

پیامی

۱) بدینست در حاشیه اشاره مختصری به تروشکیم بنامیم (مظور از تروشکیم در اینجا "تزا" انقلاب مداوم "اوست) تروشکیم از این حکم فریبند که رهائی برولتاریا تنها با یک انقلاب سوسیالیستی و در سوسیالیسم میسر است. این امتناع غلط را می‌کند که برولتاریا می‌باید در همه حال فوری و بسی واسطه برای یک انقلاب سوسیالیستی مسأله کند.

تروشکی هر چند در حرف کلاما ساکویز مسأله برولتاریا برای دیگری و شرکت برولتاریا در انقلاب دموکراتیک نیست، اما دلایل درک نکردن برپوشه واقعی انقلاب سوسیالیستی یعنی درک نکردن لزوم فراهم بودن شرایط سیاسی - اقتصادی ضروری برای امکان مسأله طبقاتی برولتاریا، عملا نسبت به تعیین و فرموله کردن شرایط نخبه خواست های اقتصادی - سیاسی برولتاریا در انقلاب دموکراتیک، یعنی شرایط پیروزی انقلاب دموکراتیک، لافند و حتی بی تفاوت است. چنین است که تروشکی در انقلاب ۱۹۵۵ روسیه، با شعار "لینن دیکتاتور انقلابی برولتاریا و دهقانان" مخالفت می‌کرد و شعار "حکومت تزاری نه، حکومت کارگری" را تبلیغ می‌نماید. تروشکیم درک نمی‌کند که محول "حکومت کارگری" دلبسته محتاج پستین شرایطی نیست که (در ۱۹۵۵) "دیکتاتوری انقلابی برولتاریا و دهقانان" جامع ترین شکل تحقق آن را دارد برمی‌گردد.



دیكتاتورى انقلابى... ۱۹۲۰م لازم است تا سوادى
 ربا با سود منى از سوادى و ساسى و اسعادتى حوسبتى
 در آن ، نه كسب لسن "سدرگ" انا "درست مقاس نامى امدان
 سوزى حوسبتى سزوى برولتاران اگاه نه اسعادتى
 سوسالىسى سز [گفت]:

تروشكى خواهان سعت هرچه بيشتر ، خواهان سزى دن
 ار طول راه ، حتى خواهان حقتق فورى انقلاب سوسالىسى
 است . تروشكىم كه ار "اشتياق" نه سوسالىسم امارى كند
 با نديده كرمش بروسه واقعى تحق سوسالىسم ، بعتى درك
 سكون مرورت كركند از سبت شرط هاى انقلاب سوسالىسى ، در
 عمل نه ستماسى توانه سوسالىسم رافورا معمول داره بلكه
 از ستماس سبر واقعى سوسالىسم فرسنگها دور مى آيد .
 لسيسم در كبر پراشك بروسه مادي تكامل بخشى سگ
 انقلاب دموكراتيك نه انقلاب سوسالىسى است ؛ و در هر مفتح
 با دلت سعام در نلتن فراهم آوردن مولدهاى مادي (حوسبتى
 و ذهنى) است كه لازمه ادامه اين بروسه است . سركسى ،
 تروشكىم ، نه سيموه ايده لسيسى باه ، سعام بروسه راه
 نلى بفرجام مى رساد و حامل سهاى اين بروسه ذهنى راه سنام
 نلخت مقاس واقعتى قرار مى دهد . نه اين نرئيب سعام "تزار
 نه حكومت كارگرى" . سز سزى تاكنيكى را كه در مرفه س طيفه

كارگر در انقلاب دموكراتيك مرفه مى كند ، باقى ماندن سورت
 يك اهور سيمون افراطى " است . و اين در عمل ، بعتى سسردن
 سسرتو انقلاب دموكراتيك بعت طبقات سبر پرولتر . و اين
 دقيقا معنواى سئوسبتى تروشكىسم است .

اما لازم است چند كلمه اى نيز درباره اختلاف اديج
 در حوسبتى كومونستى ما نسبت به تروشكىسم بگوئيم .
 انحراف تروشكىسم ، در انحناسبت كه چنسى
 كومونستى معمولاً بدينال آن مى كزده . اهور تروشكى در "طلو
 انداخت" انقلاب سوسالىسى و "ميان بزدن" نه انقلاب
 سوسالىسى نيسبت . ستماس كسانى كه در حرف كومونست باقى
 مانده اند و در عمل تاحه نفايذگان "متحدان سولت پرولتاريا"
 طوط كرده اند مى توانه از "ميان بزدن" نه انقلاب سوسالىس
 لسيسى " انقاده كند . هر كومونستى بايد خواهان كونا سترين
 راه نه انقلاب سوسالىسى و هرچه زودتر خانه دادن بسه
 حبات نفرت سار و سديختى آفرين سرباهدارى بائه . اما سز
 كومونستى بايد سها موده كه سئوسبت ستماس راه و سبالس
 كونا سترين راه " نه انقلاب سوسالىسى و سوسالىسم است .
 راه كونا سترى وجود ندارد . انحراف تروشكىسم سزى و "طلو
 انداختن" انقلاب سوسالىسى نيسبت بلكه سركش لفاى "چپ"
 تروشكىسم ستماس ستمه ان سنى وقوع انقلاب سوسالىسى در
 عمل است .



دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپريالىستى (۲)

خرده بورژواشى مذهبى اى كه تا زمستان ۳۲ رهبرى حوسبتى سزده اى
 را بر عهده داشت و سسار همان سبترا از قيام كامل از انقلاب
 روى كزده انده و به ارتجاع امپريالىستى كزويده بود ، حابه عمل
 سبوشانه ، حزب جمهورى اسلاىى حامل و عامل اين وحدت تاكنيكى
 ارتجاعى پس از قيام است و سياست حاكم براس حزب ، نه ستماسه
 يك ارگان ساسى واحد و نه ستماسى از افرادى مختلف ، سياست
 انضامات امپريالىستى است .

(۲) نه اين نرئيب كشمش درونى هسبت حاكمه بازتاب
 كشمش بورژواى انحصارى و غير انحصارى بر سر امراض هزومنى
 ساسى در اردوگاه ضد انقلاب است . سى آنكه ستر حدال **سنگل**
 هاى طبقاتى اين دو قشر بورژواى نيز بائد . حزب جمهورى
 اسلاىى سنگل طبقاتى بورژواى انحصارى سيمت ، بلكه يك امپريالىسى
 مومنى آن است . جناح سنى صدر سزى ، كه اصولا مانده يك
 اسخواسندى سئيكلاىى است . سنى توانه سئكل طبقاتى بورژواى
 غير انحصارى خلقى شه . دلان سبت سز موسى سوز و اى انحصارى دره دون
 بورژواى ، ستماس به معنای وحدت مخوف بورژواى سزى بروسه
 (سرباهه ، تاكنيك و سيموه هاى) سرباهه انحصارى نيسبت ، بلكه
 به معنای ظهور سئكل ساسى واقعى سرباهه انحصارى نيز هست .
 از اينرو ما حامل كشمش هاى درونى هسبت حاكمه را يك سبت سز
 ساسى در درون بورژواى مى دانيم ، چرا كه ستمه سهاى اين
 نضرعات را نه سئوق كعناسه يكى از دو جناح موجود بروسناح
 سكر ، ساه ، و سركس يكى سواوى سكرى ، بلكه ظهور آن سزوى
 تالىنى ارزباسى مى كشمس كه ستماسدى سئوسبت . اصل ، و سرباهه
 بورژواى انحصارى را بر عهده كيرد .

در اینجا به سوال دومى كه در شماره قبل طرح كرده ام

در شماره قبل گفتيم كه سزما - دروسى سبت حاكمه
 ساربا اختلاف سز در درون بورژواى ، ماقين بورژواى انحصارى
 و سز انحصارى ، بر سر سيموه هاى مغايله با انگلنت و سئوسبت
 پاى هاى سولده و استعمار امپريالىسى است . و سز كفتيم
 كه اس سبت سز سنى بورژواى انحصارى است كه مى تواند كسب
 سوزواى را بيزير بروسه خود به وحدت رساند . اما در عمل
 سها سبديگان ساسى سئوسبت و اصل سوزواى انحصارى ، كسبه
 انقلاب بطور اعم و سنام سيم بطور اصغر از حوسبتى ساسى
 سبوشانه رايد . خط سنى انضامات امپريالىستى ستماس
 از طريق هسبت حاكمه موجود ، و نه اعتبار نلتن سئكل سهاى
 مختلفه آن ، سلب و فسال شه . اين بدان معناسه كه :

۱) هچيك از جناحهاى كسوس هسبت حاكمه سنام سبديگان
 سئوسبت ، اصل و سرباهه سرباهه انحصارى سبتند ، و حوسبت
 سمدد اين سها سبديگان در حوسبتى ساسى سترم سرام امدن
 رسنه هاى حوسبتى و ذهنى سيمسى در حاسه سطور كللى و در درون
 بورژواى بطور اصغر است . سوزواى انحصارى دقيقا براى ساسين
 اس معنای حوسبتى و ذهنى سزى مى كند .

۲) سناق خط سنى ارتجاع امپريالىستى با جناحهاى
 هسبت حاكمه ، سناقى مومنى است كه در هر مفتح سان سزود
 را عمدت در سياست هاى يكى از دو جناح موجود سز مى رساد .
 تا سبتن از قيام كه سساله براى امپريالىسم مومن دانش سز
 چه بيشتر ستماسه حكومت از حطر ستماسى سزده اى انقلابى سزود ،
 ارتجاع امپريالىستى از نظرات كشمس با سوزواى لسيرال در
 وحدت قرار داشت و از پس از قيام ، كه در سزرت انحاء ساسى است
 "سركوب انقلاب نبت سنام انقلاب" در سزور كار امپريالىسم قرار
 گرفت ، بورژواى انحصارى سياست خود را عمدت از طريق حريان

میرسد و آن اینکه این رهبری واحد بورژوازی باید واحد جنبه
و وجه ایندولوپیک و سیاسی ای باشد؟ و یا نه
سازند دقیق تر کدام وجه و خصوصیات در جناح کمونی می باید
در این سروری نالت حفظ شده و سطر ارتقاء باشد و کدام
وجه و خصوصیات باید نفی شده و دور افکنده شوند؟

یعنی آنکه به پاسخ این سوال بپردازیم ، و برای
اینکه روشن تر چنین کنیم ، لازم است به یک ساله اشاره کنیم
طفا می از دو جناح هیئت حاکمه تا همیشه به وضوح اختلاط
مود را با درک حاکم در حسن کمونیستی ، که حزب جمهوری
انقلابی را نماینده سیاسی خرده بورژوازی - و ما خرده بورژوازی
منتسب - می داند و لذا محور اختلافات دورنی هیئت حاکمه را
داخل بورژوازی و خرده بورژوازی بر سر قدرت ارزیابی می کند ،
انکار می کند . تلاش در این مقاله است که نقاط خود را
اشیاء ، و نه به شیوه ای جدلی ، طرح کنیم . اما بگذریم
اینجا این سوال را طرح کنیم که اصولا مارکسیست ها چگونه
باید در باره خلق طبقاتی حزب جمهوری انقلابی تصمیم بگیرند؟
از طریق ارزیابی موقعیت اقتصادی و مکان تولید اقصاد و
اشاری که در اکتیون های حزب شرکت می کنند؟ یا ارزیابی
موقعیت اقتصادی و مکان تولیدی کارها و فعالین حزب؟ یا
تلاش در جهت کشف اسبابی دایر بر ارضیات مالی و اجرائی حزب
و اعضای آن با محافل متبصر بورژوازی و خرده بورژوازی؟ یا
بازر به آنچه حزب در باره خود می گوید؟ یا ارزیابی جهت گیری
طبقاتی این جناح " بطور اتم و سا " رومانتیک " تا چه طور اعم؟
بی تکلیف تمام بی این سوالی می آید ، مارکس گلدست
ساله را به دست داده است :

آنچه آنان را به نمایندگان خرده بورژوازی بدل می سازد
این واقعیت است که آنها در ذهنیت خود از حدودی گسترده
خرده بورژوازی در روستا خود در آن حدود می مانند در اثر نیروی
اینکه آنها در نتیجه از نظر شوربگانه هفاد مسائل و راه حل
های سوق داده می شوند که صنایع مادی و مولدیت اجتماعی
خرده بورژوازی خود از راه عمل میدان سوی می دهد ، این بطور کلی
را به ندیس نمایندگان سیاسی و ادبی می کشد ، تا طبقه ای است
که نمایندگی آن می کنند . (مارکس ، صیحه م برورم)

مادریزین مقاله نمی توانیم به تنهایی مسائلی که جنب
جمهوری انقلابی بدانها " سوق داده می شود " و به تنهایی راه
حل هایی که حزب برای این مسائل می دهد ، بپردازیم . اما در همین
جا برای محدودیت بحث در جناح - و در سوری شیوه برخورد در جناح
با مسائل بنیادی ای که به بنیادین مداخلات در ارگانه است ، از همه
می گوئیم تا شاد دهم کینه حزب جمهوری انقلابی بسنه تنها
در مسائل های خود از مسائل و شیوه های خرده بورژوازی در نیست
واقعی اثر را بر سر خود ، بلکه سرچشمه می گوئد (و این گوش
سلفه وجودی حزب را می بارد) تا خرده بورژوازی را با خود تا
سر مد اشتیاق با سیاست امیرالیسم بر طبقه انقلاب ما ، فراتر
نبرد - اگر ما موفق تورم که این نکته را نشان دهم ، نمی
جا را به - و فقط بسنی از آن - را برای توضیح مشخص ما به
شکلی حزب جمهوری انقلابی بسنوده ایم ، چرا که نشان داده ایم
که سیاست های ماکم بر حزب در همسویی با کدام مساع طبقاتی
نمی قرار دارند . اما همین بنگام کافی خواهد بود تا
تنگری را که حزب جمهوری انقلابی را نماینده خرده بورژوازی
فلسفاد می کند بر سر سواقی کشد .

مسائل اساسی ای را که به بنیادین مداخلات در ارگانه
اند نمیتواند خلاصه کردیم ، و آن اختلاف چگونه باید برکوب شود؟
(۱) اشتیاق امیرالیسمی ، و اشتیاق سرمایه برمنشی آن ،
چگونه باید در سطح جامعه از سر گرفته شود؟ روشن کلی خط ملی
و جناح هیئت حاکمه در برخورد با این مسائل چیست :

(۲) سرکوب انقلاب - سرکوب انقلاب در گرو شکل گیری و فایده سیاسی

در اردوگاه انقلاب و ضد انقلاب است . دو جناح هیئت حاکمه
در قبال سیر تکوین و تکامل این دو اردوگاه ، و نقاط قدرت
و ضعف هر یک می نمایند ، و این وضعیت را در زمینه های عملی ای بهشاری
بورژوازی قرار می دهند : هم چاره عمرا اشتیاق بهشتی است ،
عمر احتیاط سرمایه داری و عمر مبارزه انقلابی زحمتکاران جهان
علم امیرالیسم است . حتی آنجا که این مبارزات در قبال
مبارزاتی بود که از یک شکل می گیرند - بورولنا رایتون فراتر می رود
محركه علمی آن می باشد : مارکسیست ، مارکسیست متبصر به مثابه
ایدئولوژی انقلابی بورولنا ریا در عمر حاضر بی چون و چرا منجم
ترین و بهر گزین این ایدئولوژی انقلابی عمر ما است . جنبش
کمونیستی ، این لقب تاریخی کلی از آن ، بخش فعال اکثر
مبارزات انقلابی در سیر بیستم را تشکیل داده و می دهد . سیاست
دخالتی امیرالیسم در عمر ما بطور اعم ، و در انقلاب ما
بطور اضی ، می باید با این واقعیت تطبیق یافته و بر سرکوب
منش برولنری در سراسر جهان و قطع و قطع پنهان گناه
آن متکی گردد ، و منتها است که چنین شده است . مذکوریم
رکن اساسی سیاست امیرالیسم در عمر حاضر است و هر نیروی ضد
کمونیست ، در سطر از با بگا ، اجتماعی و طبقاتی خود ، در تنگن
دهائی در راستای تحلیف سیاست امیرالیسم عمل می کند .

حزب جمهوری انقلابی ما این بولفه بنیادی سیاست
امیرالیسم (مذکوریم) در اشتیاق کامل ، مریخ و منتقم
قرار دارد . تا حدی که این محتوای عام سیاست امیرالیسم
انگیزه اصلی حرکت و فلسفه وجودی این حزب را می بارد . حزب
جمهوری انقلابی بیکباره بورژوازی را به اتحاد سیاست گستر
و سرکوب حسن کارگری و کمونیست فرا می خواند و در تمامی
مواردی که بورژوازی تلاش در مختلف در این امر ساخته می رود ،
خود مستقیما نهایت تلاش را در دفعه این سیاست ابرای سیر
بورژوازی و دولت آن ، و با استفاده از امکانات تکنیکی خود ،
بکار می بندد . حزب جمهوری انقلابی به مراتب و روشنی جنبه علمی
ببردرانه بورژوازی می بیند ، حزب از این نقطه نظر بر این روشی
سرمایه انحصاری در تبلیغ و ترویج یافته ای ترین سیاست ضد
انقلابی اش (ضد کمونیسم) است . " جنبش برولنری و کمونیسم به
مثابه ارگان انقلابی اند امیرالیسمی غیر ما ، باید سرکوب
گردد " ، این پیام سرمایه داری به بورژوازی ایران است ،
بسیاری که به وجه در سیاست ، شیوه های عملگره روزمره حزب
جمهوری انقلابی متبصر است . بی جز تا آنجا که به نیروهای
محركه اصلی انقلاب اند امیرالیسمی ما و رهبری سیاسی ای که در
تحلیل سیاسی می تواند در این اردوگاه انقلاب را بر سرچشمه خود
منجم ساخته و به سیروری رساند مربوط می شود ، هیچگونه توهمی
ندارد و به هیچگونه توهمی نیز در اردوگاه انقلابی دامن نمی
رود . حزب فقط قدرت اردوگاه انقلاب ، یعنی ضرورتا
بورولنا ریا انقلابی و پنهان گناه کمونیست انرا در کشورها و در
انقلاب مایوسی می باشد . این شناختی است که سرچشمه انحصاری
و نمایندگان سیاسی آن بدقت است آن دست یافته اند و سب
جمهوری انقلابی از نظر " گسترده " افق سیاسی اش در این زمینه
نه تنها از خرده بورژوازی فراتر می رود بلکه در واقع هیچ کس
گزیری از کمینجرها و سوزنیکی ها ندارد .

کامل این درک بنیادی از اردوگاه انقلاب ، درک بنیادی
دی دیگری در مورد ملویات سازمانی و شکل گیری اردوگاه
عدالت است ، مذکوریم ، از دیدگاه سرمایه انحصاری بیخ
در کشور تحت سلطه ، بیونتی تا کمونیست با بنی امیرالیسم بورژوازی
دارد . امیرالیسم ، همانطور که در متن دیگر خود به کار توضیح
داده ایم ، در عمر امیرالیسم و در کشور تحت سلطه ، جایی که
گرایش سرمایه انحصاری به " افق " و تحکیم ارتجاع سیاسی ناگزیر
می آید و حتی شام و تمام خود را سازماندهی ، و رومانی سیاسی قابل
انگاز ، و تمامی نیست . فقر و ارتجاع عمران امیرالیسمی در
چنین کشورها در تحلیل سیاسی مناسب ترین راهی است که سرمایه
عمر امیرالیسم برای حاکمیت خود می باشد . امیرالیسم

سوروزائی - که دیکتاتوری طبقاتی را با رأی برتری مردون سوروزائی
 هزمان می‌خواهد - ایدانسانهای دوازدت اساست سرماه در
 کشور تحت سلطه ساگارکتست. گراش سرمایه داری بحراحتازات
 در ارتفاع سیاسی ، سنش سوروزائی- لبرالی را دکشور تحت
 سلطه نه عشقانی - سفسدل می‌کند که تنها درموارد مهمی
 ودر چهارچوبی مشخص و محدود می‌تواند به مثابه امرای ایدو-
 لوژیک - سیاسی در خدمت سوروزائی عمل کند. در بحرا مردون دکشور
 ها سوروزائی لبرالیها شتوم نرسب سیاستمداران سوروزائی
 شتومان نهاناً احاکا گراسماه می‌مورد که توم باری، خود
 ایزرای سیاسی است. با به دفاعی است که سوروزائی لبرال
 ایران تابش را تمام در خدمت به ایدوژنی که سرمایه احاکست
 کل سوروزائی را به محاطه افکند. سرمایه دانت. اما احاکه
 نهوات سوروزا- لبرالی ایران ، فرامر برود ، پولیس-مرمانی
 دیکتاتوری طبقاتی ودموکراسی درون طبقاتی را به مثابه روسای
 حاکمه سرمایه داری در ایران طرح کرده ویران پانفاری می‌کند.
 سرمایه داری خود فصل از هرکس ورتکتستی سیاسی اینان را اعلام
 می‌کند. لبرالیسم دکشورهای امپریالیست اریبا بهای مساوی
 منعی بر خود داراست. با به هاشی که در هودفل ایدوژمر سوروزا لبرال-
 الیسم دکشور تحت سلطه منکی هستند. پس سوروزا- لبرالیها
 در ایران با به بر سزای خود بنشندند ، لشد بروزای کتسند و
 وجود "انترا لیسیم کجابه" و اعمال رهبری سرمایه انحصاری
 در محطوفت و استقلال سوروزائی و سیز در حاکمیت سیاسی سرمایه
 کار بیدرند. هدف بریسی مد انقلاب سوروزائی خود در گرو اوضاع
 و بهایش در هان سوروزائی لبرالی و تعیین ضرورت انخاست
 "فهر بریان به رهبری سرمایه انحصاری" به سوروزائی است.
 کل سوروزائی در مواجیه با انقلابی بگه به لزوم و کثرت محطوف
 خود بی می‌برد. لکن "مخالف" و "آگاه" سرمایه کل طبقات آن
 نیروهای سیاسی سوروزائی هستند که این وحدت را نه از طریق
 "دموکراسی درون طبقاتی" و "سایندگی شد ناشی انحصار
 سوروزائی در قدرت سیاسی ، بلکه از طریق طرف لبرالیسم و بیدریش
 بی جون و جرای و هصری سیاسی سرمایه انحصاری در کل طبقه ممکن
 و بقدر می‌دانند.

حزب جمهوری اسلامی بخوسی این "عقل" انحصارات را نیز
 در خود متکثر دارد. امروز ، حزب این ساترا لیسیم "کم حوله"
 و این ضرورت سرفا بل انکار فهر بریان را تبلیغ می‌کند. شتات
 وسیع حزب جمهوری اسلامی در تخفیف پایه های فدرت لبرالیها
 و سیز محدود کردن شیوه های لبرالی حکومت ، کواه دیگری بر
 انطباق عملکرد این حزب با سیاست عمومی امپریالیسم در ارجاد
 زمینه های سازماندهی صفوف سوروزائی است. امپریالیسم
 جمهوری اسلامی با این واقعیت غیر قابل انکار ساگارکت گس
 دکشور سیز روزه های دموکراتیک و کمتسزین نخل سوروزائی حکومت
 او در هیا ایشاقی آریا مهوری ، راهگشای برولتاریای انقلابی
 و زمینه ساز شده آگاهی سیاسی و شکل طبقاتی او خواهد بود.
 عملکرد حزب ساپا این واقعیت ساگارکت که نیروی که بیش از
 هرکس از اتحاد شیوه های لبرالی توطئه حکومت سوروزائی ، و با
 ضعی از وجود دموکراسی انکار در آن که موجب محز و پانز لبرال در
 انعام و طایف برکوت گرا نه انکرده ، خود می‌برد حشش کسولان
 کمونیستی است. عملکرد حزب ساپا این واقعیت ساگارکت که هر
 ثانیه که کمونیستها فا در ساند از ترا سط غلبی برای مهابلیت
 های سیاسی - کتسلیتی و فریبگی می‌خواهد خود سر سسند ،
 سوروزائی مدعا کلام به سزاست موط نرسبک تر می‌گردد و شتیت
 حاکمیت طبقاتی اثر مهادارحه دوازدت اوسر می‌شود. ساپرا این حزب
 جمهوری اسلامی وضع فوایسی را که حتی در شکل در مورد فهر صد
 کارگری ، دمکوسیسی و مد دموکراسی کتوت اعوانر کدپیشا-
 بیش تر می‌کند اسما که لبرالیها تحت فشار دموکراتسند نوده ها
 ترولول بحرح می‌دهد. و با به مال خلست ساگارکتان در صفوف حشش
 انقلابی "کار" سلامت خو خود می‌گردد. حزب آوزوری شتاسی
 فواین و نول و تراها ، و حتی به قیمت انکار کردن منافعات

درونی سیاستمداران طبقه ، اویا شان با نسیاهی را را سسبا
 مامور جبران مافات می‌کند .

اما در این خصوص سنی در مرسب چه می‌گوید؟ این گرایش
 سترسی تک در تان و پودم سوار بالا تا پاشین بگ گرایش سسند
 کمونیستی است ، لکن برولت حزب جمهوری اسلامی که واقعیت
 انکار با به بر افضلات ما را برای سوروزائی انکار ما سسند ،
 جبهه های اصلی سسر را به او شتات داده و می‌گوید تا اورا بر
 و طایف انکارا برکوت گرا نه انکرده در قبال جنبش کارگری و کمونیستی
 متقاعد سازد ، سنی در مرسب که در محتوای امر هر لبرالیسم
 سوروزائی در سارتن فرصت طلبانه با شیوه های سیاسی مذهبی
 جبری نیست ، مکان و شکل برولتاریای انقلابی و ایدوژنوری
 انقلابی او ، مارکسیسم - لیسیم را برای سوروزائی حاکمیت
 خلوی می‌دهد. سنی در مرسب اعناد نه نفس سیاسی - ایدوژنوریک
 و سیر اریا به بر افضلات ما را برای سوروزائی انکار ما سسند ،
 می‌کند که در حاکمه ما ، به مثابه کشوری تحت سلطه امپریالیسم
 محلی از اعراب ندارند. اگر حزب جمهوری اسلامی می‌گوید شسا
 با تکبیر در واقعیت انحصاری ، سیاسی و ایدوژنوریک سرمایه
 داری هر حاضر بطور اعم و کتورما بطور اخص ، سوروزائی
 ایران را به ضرورت شرکت هرچه قاطع تر در سارزه طبقاتی
 و عد انقلابی بر علیه برولتاریای انقلابی متقاعد سازد ، سنی
 در مرسب بدعی وجود چنان زمینه های انحصاری ، سیاسی و
 ایدوژنوریک در جامعه است که گویا به سوروزائی انکار
 می‌دهد تا سارزه طبقاتی را تخفیف بخت. حزب جمهوری اسلامی
 از درک خصوصیات سرمایه داری در عصر امپریالیسم در کشور
 تحت سلطه آغاز می‌کند و دانش اصلی سوروزائی ، یعنی
 برولتاریای انقلابی و مارکسیسم لیسیم ، را از می‌شاندوزینه
 های عینی و ذهنی رنده آنرا شتیب می‌دهد. سنی در مرسب ، سسر
 یکس از این خصوصیات برده بوشی می‌کند و در انکسارات
 اقتصادی شتیبی و ایدوژنوریک سوروزائی ایران در مقابله
 با برولتاریا آریای می‌کند. نفعه مرست سنی در مرسب مشاهده
 توفیقات سوروزائی کتورهای امپریالیست اروپای غربی و آمریکا
 است ، اما پایه های مادی این توفیقات را نمی‌شناسد و حاکم
 عیالنه تحقق شرایطی ماضی آنرا در ایران ممکن لفساد
 می‌کند. سنی در مرسب به سوروزائی ایران فوت قلب می‌دهد که
 زمینه های اقتصادی مناسب برای تخفیف مبارزات برولتاریا و
 زمینکشان سیز برولتر بر علیه سرمایه در ایران وموداره و
 سسه افسادی که سنی صدر برای سوروزائی ایران می‌چسند ،
 سسهای که فزاد شتیبی برای می‌کند. نفعه مرست سنی در مرسب مشاهده
 سسهای انوپیگ است ، که امد مکان انحصاری منعی ایران را ،
 به سناه کشوری سرمایه داری و تحت سلطه ، در نظر نگرفته
 است. سنی در مرسب صلح نیز "انحصاری و سسقل" در درون
 سوروزائی است و در سسناسد گرایش اپوروسیسی در حشش
 کمونیستی پایه مادی دموکراسی سوروزائی در بحرا مورا "انقلاب
 افسادی" لفساد می‌کند و به اشتغال امپریالیستی .

نفس کشورهای جهان به امپریالیست و تحت سلطه ، اشتغال
 امپریالیستی زمینکشان کشورهای تحت سلطه ، فوق سسول
 امپریالیستی انحصارات از طریق صدور سرمایه ، ظهور و بقای
 اشتراکیت کارگری در کشورهای امپریالیست ، حاکمیت روبریوشیم
 و ترید سونویوشیم در حشش کمونیستی و کارگری این کشورها ،
 همه و همه طیفه های نیروی و سیم سوسنه ای هستند که ظاهر
 دموکراسی سوروزائی را در کشورهای امپریالیست حفظ می‌کند ،
 و به لبرالیسم امکان دود ستمای می‌دهد. سنی در مرسب از
 این واقعیت برده بوشی می‌کند و دقیقاً سمانده ایدوژنولوی های
 امپریالیست کشورهای اروپای غربی و آمریکا " این "فرطیت
 لبرالی" سوروزائی را در کشورهای سترولپ ، معلول "انقلاب
 و شتوفاش ستمی" و فرهنگ و سس دموکراتیک و "سخت آواز"
 آن لفساد می‌کند. سنی در مرسب به مثابه بگ گرایش سوروزا-
 لبرالی تمام عیار ، بیواک شتیبات وسیع دد کمونیستی است

که سوزواری کشورهای متروپول بر سر پروتارهای این کشورها فرو میریزد. برای سوزواری ایران ایجاد زمینه‌های عیسی افتاد شیوه‌های لیبرالی در ساخت بطور اعم و در حکومت بطور اخص، منظم امپریالیستی شدن سرمایه داری ایران است. و این اگر نه یک غیر ممکن تحلیلی، یک غیر ممکن تاریخی - جغرافیائی است. امپریالیسم در عصر امپریالیسم منگی بر اشتراک خواهان زحمتگشاں کشورهای تحت تسلط است. و امپیرال دقیقاً با برآیند اشتراک سربویش می‌گذارد. بنی مدرسم مدافع سرمایه است و آنجا که زحمتگشاں ایران می‌روند تا سرمایه داری را به مثابه عامل کلبه شغافت خویش برآشاندند، به پاسی می‌زدند تا گسوا، گرفتن ضمنی اوضاع در اروپای غربی، و متروپول این اوضاع به مثابه جامعه سرمایه داری "واقعی"، امولا وجود اقتصاد سرمایه داری راو گاهی حتی "اقتصاد" را در ایران انکار کنند، و در مقابل پروتارهای انقلابی، کمونسم، که ضرورت واگزونی این نظام بیهوده را توضیح می‌دهند، ملوثیت "انتظار" آن راه به شیوای "متنفل و منگی نبود"، "تجیدی" و غیره، و در هوش جمله پردازی های دلفنگ واخود، مجدداً تبلیغ نماید. طبعی است که اناغه چنین شوهای در میان شیوه های کارگر و زحمتگشاں مگان بر اهمیت برای امپریالیسم دارد است. و این چنین نبود، بنی مدرسم برای سوزواری عاصبتی نمی‌داشت. لیکن سیمین درجه طبعی و ضروری است که سوزواری خود بسنه در اشوعات دل نمند و بر حقوق پاشانی کند. از این سوزواری مدافع مسائل عام اقتصاد سرمایه داری در مقابل بقع پروتارهای انقلابی است. و نه بیچار گشته مستقیم و مریح حتی مدانی مطلوب سوزواری درنگ کنونی بر یک قطع مضم. جسی حرپائی عاصبتی سنی از برای قش یک از برای عوام فریبی برای سوزواری نمی‌تواند داشته باشد. اما اگر تبلیغات لیبرالیستی سنی صدر در ماهیت امر فرسی بین نیست، در شکل، سسر یک اشویی است، چرا که سوزواری امولائی سنی تواند جز با طرح اشویی های خود، و کتمان و اقصت منابع طبقاتی آن، کارگران را فریبده. بی اطلاع "انوسم سوزواری" سنی است مدرسم حنانیت، حتی اگر تخصیصی صدر و تمامی اعوان و انصارش در طوطیم ابتدال نشوری ها و تبلیغات خویش واقف باشند.

بهمین ترتیب بنی مدرسم در زمینه امپدولوزیک، سیاسی بر خودی "اشوپیک" و اسر واقع می‌باشد به حشش کمونستی را تبلیغ می‌کند. بنی مدرسم مبلغ سرکوب بنیست مثابه **چاره نهای** سوزواری است، چنانی که از بس **حسرت** "حسرت آزاد" ظاهر نسود، و دقیقاً آنجا که چون کردستان انقلابی حای عوام فریبی های هیبت حاکمه رتگی ندارد، و در جناح بر سر سبانت سرکوب و اهمیت برای سوزواری به توافق می‌رسند. اما سنی مدرسم بطور کلی **نیوا** خواهان آن است که امپریالیسم محور سبانت سوزواری فرار گیرد و نیز غام اجزائی این امپریالیسم سنی شود. در برخورد به حشش کمونستی، بنی مدرسم خواهان اتحاد شیوه‌های لیبرالی بسطور ثبوت شیوب اپورتونسم در این جنبش و منزوی و سرکوب کردن مارکسیسم انشلیبی است. اما بهر ور این سبانت مسناگز بسراز سوز جناح سنی صدر نه مصورت عوام و مریح، بلکه بصورت خواست مثالی امپدولوزیک و "بیت آزاد" با مارکسیسم بطور کلی در سطح جامعه طرح می‌کردند. و چنین موضعی جبراً به توهمی نسبت به توان امپدولوزیک - سیاسی سوزواری ایران در مقابله با کمونسم دامن می‌زند. آری اگر از نظر اقتصادی زیر پای جنبش کمونستی چاره نه باشد، مقابله با آن در سطح امپدولوزیک و سیاسی مقدور خواهد بود. اگر س از نظر اقتصادی اپورتونسم در حشش کمونستی ایران از پایه های مادی عکسی برخوردار باشد، منزوی کردن مارکسیسم انقلابی و عبادراندن آن دورسای غیر محشلی نیست. اینجا نیز شکل بر همان "کر" است و به این ترتیب بنی مدرسم اتوپیسی اقتصادی این را با نظریه عوام فریبانه "حسرت آزاد و سرخوردنکار" تکمیل می‌کند. در شرایطی که سوزواری ایران می‌رود تا ضعف

سایندگان لیبرال خود را در مواجهه امپدولوزیک و سیاسی با جنبش کمونستی ایران، علیرغم انکالات و نواهان، درک کند، و ضرورت مبارزه فیزیکی با جنبش کمونستی را دریابد، بنی مدرسم با ملقحه اقتصاد تجیدی (یعنی تولید انبساطی ارزش اضافه) وارد میدان می‌تود تا بیش از چشمان نگساران سوزواری و حشش کمونستی و امپدولوزی انقلابی پروتارهای را در "بیت آزاد" مطلوب کند. در اینجا سخن بر سر این نیست که بنی مدر و جناح او در بنیاده کردن چنین وعده‌های کسا چه درجه "بیمگر" اند، بلکه بر سر ششش است که نفس اعلام این شیوه‌ها به مثابه خواست سوزواری، و در این طبقه دامن می‌زدند. امپریالیسم، حتی در کشورهای متروپول، که گنجینه غنی گاز امپدولوزیک و شوربیک قشها نلائر روشنفکران سوزواری را در اختیار دارد، مدتها است که از مقابله فکری با کمونسم دست کشیده و در کنار ستر افلی - که همانا سرخورد سرکوبگرانه است - به تخطئه و تحریف ماسخور پرداخته است. و بهرواض است که سبانت "بیت آزاد" سنی صدر در مقابل مارکسیسم چیزی سشتر از دعویم سوزواری به "تجدات امپدولوزیک" نیست. سنی مدرسم، با هرا بدولوزی سوزواری متحرافی، در ایران با برای مقابله امپدولوزیک با مارکسیسم انقلابی را شواهد داشت، و هر توهم و افتراء به سنی در این زمینه، هر چند کوتاه و زودگذر باشد، برای سوزواری مریکار خواهد بود. سبسی در این مورد نیز بسطر ما حزب جمهوری اسلامی، مطابق مبارزه طبقاتی و با روشنی سشار سششوری چشاوروی دیدگان سوزواری ایران می‌نماید.

در ادامه همین ساله در زمینه سیاسی، بنی مدرسم برخلاف سنی مریح حزب جمهوری اسلامی سخن خود را در درک رابطه بین دموکراسی و مبارزه پروتارهای برای سوبالیسم انکسار و شکان می‌دهد. تبلیغ اینکه کمونستی در شرایط کار مفلسی نسبت به شرایط کار علنی بهتر و برضمن رشد می‌کند و هر چه بیشتر سرکوب شوند، قدرتمندتر می‌گردند یک توهم است. بنی مدرسم، برخلاف حزب جمهوری اسلامی، اساسی در حشش کمونستی را، که چیزی جز حقاقت دیدگاهها و برنامهای این جنبش و اشواق آنها بر سناغ طبقاتی پروتارهای نیست، تبلیغ می‌دهد و با از آن برده‌پوشی می‌کند. حزب سناسی نلائر خود را بکار می‌برد تا سبانت استفاده کمونستهارا از شرایط علنی، برای تبلیغ و ترویج و وسیع کردن سبانت دیدگاهها، از حدود سازد. بنی مدرسم در مقابل به این توهم دچار است که کوبالیمپریالیسم سوزواری می‌تواند در عرصه علنی با مارکسیسم مقابله کند، و راندن کمونستهارا به عرصه کار مخفی این امکان را از سوزواری می‌گیرد. بنی مدرسم این واقعیت را که هر دستاورد دموکراتیک در جامعه به سوبشورین وجه در خدمت پروتارهای ایران قرار می‌گیرد، و این را اصول حفریعال برولتاریا و جنبش کمونسی در انقلاب دموکراتیک هدنی حشش ایجاد پیش شرطهای دموکراتیک حرکت سناشی سنی سوبالیسم ندارد، درک نمی‌کند. بنی مدرسم به نیاز مستح سوزواری ایران به محروم کردن حشش کمونستی از ترخه فعالیت علنیی کم توجه است و در این زمینه نیز از شاعت دقیق منابع سرمایه در عصر امپریالیسم در ایران عاجز می‌ماند.

سبانت توشب می‌بینیم که در جناح هیبت حاکمه در زمینه مبارزه با جنبش پروتارشی و مارکسیسم انقلابی از مداف منتوکی حرکت می‌کنند. هر دو دشمن قست خودره کمونسم اند. لیکن در حالی که حزب جمهوری اسلامی سبانت سرکوب همه جانسه را ضها راه نفا، سوزواری به شتا می‌آورد، بنی مدرسم این سبانت را راه سناشی بشمار می‌آورد که سبنا "دمورت" کسکت شیوه‌ها و سبانت های سوزواری - لیبرالی می‌باشد به آن دست زده شود. حزب جمهوری اسلامی لازم کرده ششمه سوزواری لیبرال و شیوه‌های لیبرالی از حکومت و رهبری سیاسی سوزواری می‌بندد،

تبدیل بحران اقتصادی به بحران انقلابی، سزولزل پایه‌های حاکمیت سرمایه و تداوم بحران انقلابی ناکزیرمصل و با تکلیف قابل ملاحظه بحران اقتصادی و آغاز دوره جدیدی از انباشت سرمایه را از نقطه نظر کل سرمایه اجتماعی به سزگروپ انقلاب منوط ساخته است. سزگروپ انقلاب و استمرار نظم فد انقلابی از نقطه نظر کل سرمایه اجتماعی بر تولید پیشینی می‌گردد. این دقیقاً سرمایه انحصاری است که از نظر اقتصادی در موقعیتی قرار دارد تا اولاً این نیاز کل اقتصاد سرمایه داری در ایران، یعنی تقدم نظم فد انقلابی بر تولید، را بازتابد و از ثابزدگی متعادلانه سرمایه‌های کوچک و متوسط در بازار داخلی احتراز جوید. و ثانیاً از چنان ظرفیت‌های اقتصادی برخوردارست تا سیاست‌مدانقلابی خود را بر شناخت این فرسوت استوار ساخته و برنامه حرکت خود را بر الگوئی کوچک متوسط طرح ریزد. سرمایه کوچک متفرقه در بازار داخلی، که جزاً کوچکی از کل سرمایه اجتماعی است، از زاویه منافع محدود و محصور خود آغاز می‌کند. نظم و تولید برای سرمایه‌های کوچک و متوسط برایستی ضروریاتی هم ارزند. نظم دلخواه بسیاری اینگونه سرمایه‌ها نظمیی است که مانع وقوع در کار تولیدی شود و دیوران عاطل مانده وسائل تولید را به حد اقل برساند. سیاست دیگر نظم مورد نظر این سرمایه‌ها "نظم تولیدی" یا استفاده "نظم" سرمایه از کار است. بورژوازی کوچک متوسط حتی بر متن یک جنگ داخلی، فرسوت یک آتش‌بس را برای گشوده نگذاشتن سبگاه‌های خود تقسیم نمی‌نماید. اما سرمایه انحصاری که حرکت کل سرمایه اجتماعی در بازار داخلی را ست و سز می‌دهد، به مکان اقتصاد سرمایه داری ایران به مثابه یک سز و بعنوان جزئی از مناسبات امپریالیستی جهانی می‌انهدند و سیاست خود را در جهت حفظ این "اقتصاد" در خدمت سرمایه انحصاری شکل می‌دهد. برای بورژوازی انحصاری سز مرفا سزسر وقوع خودن در پروژه مارنولید این با آن سخن و با آن فشار سرمایه نیست. سخن بر سز حفظ و با آن گفنهان تولید سرمایه داری در یک کشور همین است. بی‌اگر سرمایه‌های کوچک و متوسط بفرغم مخابراتی که انقلاب کل بورژوازی را سز آن مواجه قرار داده است، نظم را با مولات‌امنت، عدم سزج و مرج، صورت کارگران سز سر کار، با زانستان جرمه‌های کاراجات و از این لیدل می‌سند، و لاهرم نظم را با "سزگرماسه" سزاد می‌گیرد. سرمایه انحصاری در چنین شرایطی نظم را در وضع اولی که به معنای تولیدی آن، بلکه معنای حاکمیت خود انقلاب و سزگروپ فطنی انقلاب درک می‌کند و اساس سیاست خود را نه بر تولید نهریانی، نهوی قانون کار، جرمه کارگران و انتقالی، بلکه بر فاکتورهای چون چگونگی سازماندهی اردوگاه فد انقلاب در داخل ایران، موازات قدرت در سطح جهانی، اثرساختارهای مختلف حکومتی بورژوازی در ایران، ارزیابی دورسای سلیبتا ریزه کردن ضلع فارس، امکان استفاده از ارتش‌های دول مزدور منطقه، امکان تجزیه ایران و سزگی می‌یابد. دوراندیشی سزروازی با اندازه و سزت و سزگرماسه سرمایه‌های شایب تسلیم دارد، و امپریالیسم که به سازمانی و بازتولید کل سرمایه اجتماعی و مناسبات اجتماعی سرمایه داری در ایران محیط است، به مراتب پیش از سرمایه‌های کوچک و متوسط در بازار داخلی "سیر فد انقلابی" دارد. نظمیی که انحصارات دول امپریالیستی در شرایط خاص در ایران دنبال آنند نه تنها فوراً نباید با سزگرهبری بلافاصله تولید همزمان باشد، بلکه در تحلیل نهائی پیش شرط و راهکشی آن است. و طبیعی است که اگر بی نظمیی تولیدی مولت در چهارچوب سیاست‌های عدت انحصارات عملاً در خدمت استقرار نظم همه جانبه مورد نظر انحصارات قرار گیرد، اینان خود اولین اغلال گران در اسر تولید خواهند بود.

و سز مدرس ثبوت و حمایت آن را در دستور کار خود قرار می‌دهد. از زاویه منافع سرمایه انحصاری این حزب محسوری ایلامی است که سالانه در دست درک کرده است، و این سزی صدر است که خارج می‌رزد. حزب محسوری "واقع سز" و "سزج رتی صدر" "مذوم" است، پس سزبایه عمل کند و سیاست‌های خود را در محتوا به پیشبرد و سزی صدر باید سزهاست لیبرالی خود را جای واقعبانه سزدها قالب کرده و برآیند سزسزگرب هیت حاکم را، که جز نلایتی در سزگروپ انقلاب چهری نیست، بسا سزرات ثغالی لیبرالی ترشین کند.

برگرد جتماعی هیت حاکم به کمونسزم و دموکراسیم بیکبر پرولتاریا از یکسو، و لیبرالیسم بورژوازی از سزوی دیگر، چهارچوب عمومی موضع شان را در قبال سزروهای چسوز معادلهین غش ایران، که در میان این دو قطب توان می‌کنند، روشن می‌کند.

لیبرالیسم بی‌مدری در آینده رهبران سزاهدین خلق لیبرالیهای نوظهور و "خوشانی" را می‌بیند، که با کمی دستکاری حاضر باشند سابقه سزرات انقلابی سازمان و سزسوز انقلابی جوان هوارارتان را به اخری در چاندن هسای بورژوازی غیر انحصاری و انحصارات امپریالیستی سزرات سزرات اقتصادی و سیاسی، سزیدل مارنه. لیبرالیهای "خوشانی" که کمک کنند تا سزده‌های کارگر و سزحکمت سزات مبارزه کشیده را به دولت بورژوازی آسب سزندن. اگر چنین شود، اگر بیک دولت سزرووا- لیبرال سزسوزاد به این ترشید پایگاه اجتماعی در حل مشکلات بورژوازی، در مقابل راه حل پیشهادی سرمایه انحصاری، از پایه مای سزحکم تری هواراد شده سزده و سزلق کامیوس گونا سزن مجدد دست سرمایه غیر انحصاری از عیلت در تعیین سزولت خود به سزسوز خواهد افتاد. اما سرمایه انحصاری در معادلهین خلق از یکسو زمینه‌های دموکراسیم را می‌سزند که قابلیت آن دارد تا مناسله و پرولتاریا امپریالیستی و دموکراسیم بیکبر او گردد و از سوی دیگر ضروری را می‌سزند که سز سبایه و سزید میان فد انقلاب سزرووا- امپریالیستی و پرولتاریای انقلابی و پنهانگان کمونسزات و از مقدوس می‌کند، سزروزی که در میان بورژوازی و پرولتاریا حائل می‌شود سزت سزمان مولت که در سزاری مولد لبه تیز سیاست‌های پرولتاریا رهای انقلابی را بر علیه حکومت و اجزاب بورژوازی کند می‌کند در مبارزات طبقات فرودست بر علیه سزت و استعمار امپریالیستی سبانه داری می‌کند، سزمان ترشید در قبال سیاست‌های سزگروگرانه بورژوازی نقش فریبه‌گیر جنبش کمونسیتی را ایلسا می‌نماید. سزگروپ وسیع جنبش پرولتاری و کمونسیتی، بی‌آنکه در همان حال سزروهای چون سزاهدین خلق به ورطه انفعال و با سازش کشیده شده باشند امکان پذیر نیست.

حزب محسوری ایلامی که سزبونه هنر سزاندانه‌ای میان رثوس سیاست امپریالیسم و "سکت" سزرتوار سزده است، نقش سزنا پیشینی سزاهدین خلق را "الفاظ ایدئولوژیکی" و "اسزرفاز گونگتیب" نام می‌گذارد. سزاهدس "مکتبی" سزندن، "سبانی لایوم کمونسیتی" سزای می‌کنند. ولایرم سز از اسد که حزب سزسزگرمکتسی خود را در خدمت امپریالیسم، با حاری کردن سزل سزوز کارگران انقلابی، درستی ایلسا نماید. سزاهدین سبایه اوسر راه برداشت سزونه تا امپریالیسم و حزب محسوری ایلامی سزوانند از سزفای طبقات مذهبی سزده‌های ناآگاه و سزبوره سزده‌های ناآگاه غرده بورژوازی - به سزترین وجه در خدمت سزگروپ جنبش کمونسیتی، و به این اعتبار کل جنبش انقلابی، بهره‌گسزنده تا سزوانند به فراخوان "آفاده کل الکفار" با قابلیت، چون در کورستان، گند و اهراز و جامه عمل سزبوانند سزسی آنگه سزمره "معاصم سزیم" سزاحمتی در کار ایجاد کند!

عملکرد حزب جمهوری اسلامی بی تک براین قابلیت و تنباز سرمایه انحصاری نیز همه میگذارد. حزب جمهوری اسلامی آنکارا نظم سیاسی - اجتماعی همه جانسه و عد انقلابی را سراز سرگیری نظر نعمت تولید مردم می‌دارد. سرکوب انقلاب اولین و مبهم ترین طبقه ای است که حزب بر دوش بورژوازی میگذارد و آنرا، ولو به قیمت برخی از خودگشختگی‌ها در زمینه تولید و انباشت، از او طلب میکند. حزب جمهوری اسلامی یک جبهه انقلابی تمام عیار است و وظایف خود را نه در رابطه با نیاز همگسستی بورژوازی به تولید ارزش و ارزش آفاده، بلکه در ارتباط با استقرار تریاتی تعریف میکند که تولید ارزش و ارزش آفاده در آن دیگر از سوی جنبش انقلابی موده تشهید شده است. آنجا که مزایا اقتصاد سخن میگوید نیز هدفی گلا سیاسی را دشمنال میکند. سرمداران حزب یک روز از تقدس مالکیت خصوصی و ضمیمی بودن نابرابری اقتصادی سخن میگویند و روز دیگر به معادبان فعال سراسری اقتصادی بدل میگردند. شعار اقتصادی برای حزب جمهوری اسلامی، "لایحی سیاسی است. سیاست - سیاست عد انقلابی - برینمای اقتصاد" است.

اما درک جناح بنی صدر از مخرله نظم درکی انتزاعی است. بنی صدر هم نظم را در وحله اول به مناسه نظم تولیدی میگرد. در تک تقدم نظم عد انقلابی به نظم تولیدی سناکسر عامل ماندن بنی صدر هم از خصوصیات کرب ترابط انقلابی است. حل بحران انحصاری برای بورژوازی و کل سرمایه اجتماعی منوط به سرکوب نظمی انقلابی است. و همانطور که گذشتم سرمایه انحصاری به دلیل اجاقه‌اش بر حرکت کل سرمایه اجتماعی از ظرفیت‌های اقتصادی و دامنه عمل و دور از طبیعت سیاسی لازم برای وقف دادن سیاست خویش یا این واقعیت برخوردار است. انباشت ثبات بنی صدر هم برای از سر گرفتن تولید، که امکانی ضایع سرمایه‌های کوچک و متوسط در بازار داخلی است، گناه ناصد اغلب در پیرو استقامت نظم عد انقلابی بنی صدر است. جناح ملن صدر در بسیاری از موارد از سرگیری تولید در سطح جامعه راحتی پیش شرط استمرار نظم و امنیت ارزیابی میکند. ایمن کلا در دست است که در تریات متعارف و غیر بحران تولید - سرمایه‌داری، در تریات غیر انقلابی، تکوینی تولید با درجه دشمنی نوده‌های زحمتکش به فوایش و قیود بورژوازی ارتباط مستقیم دارد. اما رابطه اقتصاد و سیاست در تریات غیر انقلابی را در جامعه‌ای که دستخوش بحران انقلابی است ضلایل گزند و بی آن پای نشردن، جز از درک تریات منشی عاجز ماندن بیانشگر چیزی نیست. بدینیهی است که تقدم نظم عد انقلابی به نظم تولیدی نیاید به معنای تقدم سیاست به اقتصاد در تریات کمونیستی ایران تعمیم شود. اقتصاد همواره در تحلیل نهایی تعیین کننده و متروک کننده رقص سیاسی است. لیکن آنچه سیر حرکت نیروها را در ترجه سیاست امروز ایران متروک و معین میکند، نه نیازهای بروه تولید، بلکه فشار بحران اقتصادی است. این دقیقاً بحران اقتصاد سرمایه‌داری ایران است که ضرورت تقدم نظم عد انقلابی بر نظم تولیدی را برای بورژوازی خویش میکند و بنی صدر هم که بیش از هر طمشی دیگر بورژوازی ایران بر ضرورت توجه به اوضاع اقتصادی پای می‌نهد، پیش از همه، و بخصوص پیش از حزب جمهوری اسلامی، در حرکت عملی خود از پیش شرط‌های سیاسی منشی رفی و تنخیف بحران اقتصادی بورژوازی، غافل می‌ماند. اینجا نیز مدال "واقع بنی" به حزب جمهوری اسلامی و مدال "توجه" به بنی صدر منطبق می‌گردد.

اختلاف جناح بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی بر محضوای نائی که بورژوازی در مرحله اول بدان نیاز دارد، ناکسیر به اختلاف نظریه‌ریزگی استمرار این نظم، نیز دامن می‌زند. اگر نظم عد انقلابی از نظم تولیدی متناظر است، سراز و پیروسه ایجاد موجد این دوگونه نظم سزاوارتر می‌باشد متفاو و باشد. امواج انقلاب دشکامه‌ای منطرب افشا، نظم وقانون بورژوازی را تاجسودود زیادی خسرد و کم اثر نموده است. و مسائل و نهادهائی که نظم

و ادروسته روزمره تولید و باز تولید در جامعه حط می‌کنند، بلوایش، ارتش پولیس، بوروکراسی، دادگستری و... در تقسیمات متبسطار سرمایه‌دانتلی، که در فراق همین به روح رسیده، و سمالز کسز اعتقادند، انقلاب دقیقاً این مناسبت که بورژوازی و سبیر بالیم دیگر نتوانسته‌اند ما همان نهادها و واسط متعارف، سه نیه‌های متعارف، حکومت کنند. انقلاب خود روشن ترین گسوا ضرورت هست با یون بورژوازی به شیوه‌ای نوین است، و تعاضب تریات انقلابی از تریات متناظر و غیر انقلابی بر جامعه، واقعیتی است که هر سیاست "واقع بنیانه" بورژوازی، حتی در همین شکل استقرار نظم مطلوب بورژوازی، ناکسیر از سازناختن آن است، این واقعیت ناآخا که سه تلات بورژوازی در استقرار تحکیم مجدد نظم وقانون بورژوازی مربوط می‌شود، برینها از این طبقه به سازماندهی مجدد دستگاه سرکوب، به شیوه‌ای متناسب با اوضاع سیاسی منشی حاکم بر جامعه، ناکسیر می‌گذارد. عد انقلاب، در تریات انقلابی حاکم بر جامعه، با خود نشو و نه، اول وقانون متعارف بورژوازی را بریزر بگذارد، به مناسبت عد انقلابی نیاید "انقلابی" عمل کند. این یک درک اصل عد انقلابی است. که سرمایه انحصاری مدتهاست به آن دست یافته و سیاست جهانی خود را در مقابل انقلاب ملی و پرولتری بر آن بنا نهاده است. بورژوازی در تریات انقلابی، در مقابل تقاضات، اعتراضات، اجتماعات و بیطوکرلی انکال سازمان‌های که آردگاه انقلاب از آن استفاده می‌جوید، انکالی که همه مقررات وقانون موجود را بریزر سوال می‌کنند، به طور بنخامه‌ها، دستگیری هم، محاکمات و با استفاده از بدین شیوه‌های سرکوبگرومی اکتفا نمی‌کند. بلکه در چنین تریاتی احزاب و مشجعات دست راستی افروزی سزابا ارتجایی و بورژوازی را نیز به میدان فرامی‌خواند تا آنها نیز، که یک جبهه همواره همسان آخو بریلین ملنی و ملنی دولتی انداخت، از این انکال جدید مبارزه به سود بورژوازی استفاده جوید. بورژوازی و اجتماعات سبز در موارد بسیار خود تقاضات ارتجایی، اعتراضات ارتجایی و با حتی بر خورده‌های شملنامه ارتجایی محکومت فوراً با تادیب می‌کنند. حزب جمهوری اسلامی این درک، درک نیاز استفاده بورژوازی از انکال جدید مبارزه، را نیز به کامل ترین وجه در سیاست خود میسکس می‌کند. حزب پیش از آنکه بدینال با سازمان‌های فاسونی سرکوب و سلطه سیاسی بورژوازی، قواش، ارتش، بوروکراسی، دادگستری و متالیم سانه، در تکاپوی سبج آن سرروهای ملقایی و نهادهای سیاسی منشی است که قاربانش در تریات کنونی به شیوه "انقلابی" و حتی ملطوره به نام انقلاب، عد انقلابی عمل کنند. حزب در این تکاپوی خویش ناآخا بنی می‌رود که سوسات‌های عد انقلابی خود علشانام "انقلاب" می‌گذارد: "انقلاب فرهنگی؟"، "انقلاب اداری"، "پاکسازی" (که برای حزب تنها منشی تعریف کمیونستها و دموکراتهای انقلابی است)، و نمونه‌های بسیار دیگری نیز در این زمینه وجود دارند. توده‌های ناگاه خسرد بورژوازی و روحانیت کثری ای که افسار آشان را در دست دارد، سبترین ممالج اربری سازماندهی یک نیروی وسیع عد انقلابی قوام می‌آورد. شیوه‌های عمل حزب نیز بر عوامل و عناصر منکی می‌گردد که بنواشد این توده وسیع را در جهت سرکوب انقلابی حرکت در آورند. پس حزب از نفوذ روحانیت و اسلام در خرده بورژوازی سنتی، و توده‌های ناگاه بطور اعم، که اجتماعات دور و دشتین در تحکیم آن، حتی پیش از قیام، روزگزار کرده‌اند به سبتر و نه استفاده هم، خرده بورژوازی چنین به اطماع و غلبتی دوخته است. غلبتی که اقتضای رادرنزه توده‌هاست به فلسفه اسلامی، بلکه به حضور فاعلش در مبارزات عملی منشی مدیون است، خود تنها به ولایت فقیه، و کسب مومذمتی متناظر با روحانیت در رهبرائی قدرت ملق می‌رود. پس حزب جمهوری اسلامی نیز سبزیای سبج عد انقلابی خرده بورژوازی در خدمت سیاست امیربالییم، "طامع توین" هوادار و بی‌مروط امام می‌گردد تا اراده و فکر او را، که هیچگونه تنافسی با مانع منشی اجتماعات امیربالیستی ندارد،

شعبه کرده و در راستای اهداف خود به جریان اندازد. حزب جمهوری اسلامی حریص برده سوزواشی نیست. حریص است که سایر اشعارات امپریالیستی برای خرده سوزوازی استیفاء کرده اند، و یا حتی از نام آن، و نیز پیام آنرا، برای جلب اعتماد رئیس طاغی، به اسم او کرده اند تا از او اختیارات نام نگیرند. برای حزب جمهوری اسلامی، آنچه در اسلام «خیر» است مصلحت است و کمونیتی آن از یکسو و خلق خمینی به آن از سوی دیگر است، و ایندو در پیوند باهم به سهولت میتوانستند وجهیات اشتراکات و زمینه زودهی سیاست «سربوک انقلاب» استالین را فراهم کنند: حزب اسلام بهره میگیرد تا توده های منوهم خرده میانی، و اینک به درجه سبکگامتری افشاری از برونلاریا، و علیحده چنین کمونیتی و انقلابی مسیح کند و در هر قدم از فعالیت خود از خمینی نباید بگریزد. ظنمی است که در این میان اسلام و خمینی و از آنجا مصلحت ساز است و از اینجاست که در این صورتی حزب، خبیری ستر از آنچه در زمان شاه عامدان میگردید، نمودند، چرا که نه اسلام و نه خمینی میتواند سایر مرتکب دهدهده روسای حکومتی اشعارات در ایران باشند. از اسرار «سیاحت» حزب جمهوری اسلامی به اسلام نه سانه تک «تکتن»، از اینکسکه مرتبه سهوا کوشی برای تبلیغ و تافتاعه این «تکتن» نمیگند، بلکه در موارد بسیار از تخریب اعتبار و حرمت آن در نزد توده های ایثاتی ندارد، سانه تحقیر کرد. اسلام در سر حزب جمهوری اسلامی محتوی برای سایر سوزواشی ای را که صدر امپریالیسم تاگزیر سبه آن میبخشد، کاملاً انکار میکند. اسلام برای حزب تک دیگر ازمان با مجموعه «مناسبت» و «ایدئولوژیک» است، بلکه یک، اسرار کاملاً سیاسی است، که برای مدت مشخصی میباید آنرا به چه چه شود. پس حزب گروانی آنچه اسلام است شدن بهای «سیاحتی» توده های ووری گرداندن آنان از اسلام، و «هانی شدن صحابه» و نه خمینی، استادعی تهرسی ها و مخادیس خلق ایران و امی - کردارد. حزب جمهوری اسلامی بدینال استقرار «جامعه اسلامی» را میسازد، هیچکس نیست، بلکه بدینال استفاده از خصائل و آرایش های ضد انقلابی خرده سوزوازی است که امروز در فالت اسلام خمینی هادگ و تخریب مییونده، بودیدنی است که با پایان گرفتن نشن توده های خرده سوزوازیه منانه سیاهی لشکر در بر نامه شد انقلابی امپریالیسم، علاوه حزب سبزه اسلام و خمینی بدیاریان میگرد. اما تگزیر خود حزب سبزه پایان راه خود به منانه «حزب جمهوری اسلامی» خواهد رسید. تکنه حزب جمهوری اسلامی برای خمینی و روحانیت، دقیقاً نمونه تکنه ضد انقلابی سرمایه - انحصاری و بیرون از امکانات متعارف سوزوازی، وجود آمده و به ظهور رسیده اند.

در شرایط کنونی نیست. اما از عملکرد و نشو و نماهای حزب جمهوری اسلامی سر سوز کند سالها تجربه ضد انقلابی گری اشعارات امپریالیسم است. آمریکا و آمریکا لانس به منام میگرد. کسی مدرسه سبب خود را در اسلام و خمینی میباید و میباید گویند که هر دو امر یک نام سوزوازی - نسوانی هستند و تسویدند. شعارات دیگر سبب مدرسه حاصل ماری اشعارت با سبب نسوانی سوزواشی استالین مذهب و شیوه های مذهبی ای است که سبب انقلاب نه او تحمیل نموده است. این تاریخ به یک معنا تنه راه «بقا» نسوانیسم، تا توده به خصومات ایدئولوژیک حاکم بر خمینی انقلابی تا فهایم، و سربوکمیت از این قرار فهایم، بوده است. سببوت شایگان، نسجایی، مقدم بر افغانی، تخریب و این اواخر مذهبی، و نیز چه طلی و محافل مختلف آن بطور کلی، جناح سبب، و سبب مدرسه، و از برای مدتی طولانی به تنه یا تخریبی ماری لیسوال بدل ساخت. اما سببوت چینی سبب مدرسه که آفات قرآنی و کشتن های خمینی برای اسلام حزب جمهوری اسلامی معنی میگرداند، و سبب نشان نشانی سوزوازی لیسوال را به سرعت افشای میکند. اکثر حزب جمهوری اسلامی اسلام را به منانه تک اسرار سیاسی ففلاش مورد استفاده قرار میدهد. لیسوال سبب شوع سبب مدر سرفوری منقط نشان دارد، و دقیقاً بدان درجه به «اسلام» روی میآورد که حزب مستقیم و یا غیر مستقیم موصی تلافی راه سوزوازی لیسوال تحمیل کرده و اشعارات اسلامی آن را سبب سوزوازی باشند.

ظنمی است که در این میان بخش وسببی از سوزوازی در اراد را طلی به شیوه های حزب جمهوری اسلامی از دیدگاه سیاسی مدرستی نمیگرد. این شیوه ها تا حد زیادی از بازیاری نیروهای مولده جامعه واجباً و تحکیم نهادهای سیاسی و اجرائی حکومت سوزوازی در شرایط کنونی طلی میگردند و به آن لطفه میگردند. سرمایه اجرائی این ارادها کوتاه مدتی میباید که تحلیف اهداف و از پیش از آنرا نتوان میگردند. از این گذشته هرج و مرج اقتصادی و حتی بحران سبب افشار خمینی از سرمایه داران راه شروت های کلان میگردند. فکر و سببی از دلالت و واسطه های سبوز غریب و فروش ماحتاج عمومی که استکار را از منته ساعدی برای سوزوازی کلان میباید سبب افشاری که از هرج و مرج سیاسی برای سبب مجدد ارامی تقسیم شده استفاده میگردند، نمونه های از اینگونه موفقیت های اقتصادی در سطح هرج و مرج سیاسی هستند. اما سببوت نشات اقتصادی شیوه های حزب جمهوری اسلامی نه به کل طلیه، بلکه تنه به افشار و اجرائی از سوزوازی، استفاده میگردند.

نظریه آنچه گفتمیم، روشن میگرد که چرا به انعقادها هیچک از دو جناح کنونی هبنت چاکمه اکثریت سببوتی و تشکیل طقاتی سوزوازی ایران را تشکیل نمیدهند.

اما سبب مدرسه، چون لیسوال سبب سوزوازی رطوبت کلیسی، «هرج و مرج ضد انقلابی» به دیده های انتقادی میگرد، و استقرار نظم را از دیدگاه ای انتزاعی و سببگانه با تخریب و واقفیات مشخص جامعه، از آنجا که سببوت متعارف حکومتی سوزوازی طلب میگرد. این درست است که سبب مدر سبب در مواجعه مارد و گساده انقلابی سببوت و شهبس توده های و سبب تکنه میگرد. اما در این صورتی حرات، سبب مدره و جناح اول دردم آمده که «سببوت قدرت خویش را با حراتشان سببوت تا سببوت از طریق اسرارهای اجرائی و شیوه های متعارف و «قانونی» دست به عمل رسد. عبارت دیگر اگر حزب میگرد تا خود توده ها را به منانه اسرار سببوت سببوت سازماندهی کند، سبب مدره دست از حرات توده های سببوت سازماندهی اسرار متعارف سربوک وسطه سوزوازی استفاده نمید، سبب مدرست ها شیوه های حزب جمهوری اسلامی را دامن زدن سبب سببوت و هرج و مرج در جامعه میخوانند و حزب سبب سببوت خود شیوه های جناح سبب مدره را فراموشی، لیسوالی و امپریالیسم میگرد. در واقفیت امروز هر دو دست میگردند. جناح سبب مدره در سازماندهی ضد انقلاب، نه «انقلابی»، بلکه فرمونیستی و لیسوالی عمل میگرد. این شیوه با سببوتی سبب های سببوتی

و موضعی برای بورژوازی ایفا می‌کند. تک‌نمیت‌که حزب‌یک ابزار سیاسی تعیین‌کننده برای بورژوازی، و سبزه بورژوازی انحصاری در شرایط حاضر است. اما دقیقاً همان خصوصیتی که حزب را قادر به ایفای نقش ابزاری خود در این مقطع می‌سازد، مانع از آن است که به بنده شکل‌بخشی بورژوازی انحصاری تبدیل شود از این طریق نقش دولتی حکومتی بورژوازی ایران، در صورت تک‌نمیت انقلاب، بخود اختصاص دهد. چراکه اولاً حزب منظور سبج خرد بورژوازی و سرمایه‌ی فعال کردن محافل سیاسی و عناصر مرخده بورژوازی حتی ساده است. با انعام نقش خرد بورژوازی به مثابه سپاهی لشکر، و حرکت‌نهایی بورژوازی در جهت تکیه کامل برشدها و ابزارهای مشارکت‌محکمیت‌خود، غایت حزب نیز به مثابه یک ابزار سیاسی برای بورژوازی به پایان می‌رسد. بنابراین دیگر حکومت بورژوازی نمی‌تواند بر محور شکل طبقه بورژوازی انحصاری بنا شود و حزب می‌تواند چنین شکلی باشد، چنان‌که تحول بنیادی به آن تبدیل شود. ثانیا، و در ارتباط با مسأله اول، اسلام که حزب برای ایفای نقش خود منتخب آن است نمی‌تواند بدون یک روشی ایده‌آلود و یک مکتب یا سبب یا پیرایه اقتصادی ایران، به مثابه کشوری تحت سلطه امپریالیسم، تطابق نیابد. دور وسیع سرمایه و کالاهای ایران، استثمار امپریالیستی کارگران و زمینکنان، مکان ایران در تقسیم‌کار جهانی امپریالیسم و نقش تعیین‌کننده انحصارات امپریالیستی در اقتصاد سرمایه‌داری ایران، قبل از هر چیز "فرهنگ امپریالیستی"، یعنی همان روشی ایده‌آلود و یک مکتب انحصارات امپریالیستی در کشور تحت سلطه، که توجیه گرانستمارا میسر بالیستی در مدن ترین اشکال آن است، را طلب می‌کند. اسلام بطور کلی و اسلام حزب جمهوری اسلامی، این نیازها را در روشی استثمار بورژوازی را، از زاویه ای ایده‌آلود و یک مکتب یا سبب یا پیرایه اقتصادی تراشیده و تولید تطابق دارد. بنده ملید و مسود می‌سازد. رست روشی ایران، تا پیش از انقلاب، و کشورها و چون گروه خنثی، تا یونان، تا بلژیک، و کشورها تحت سلطه متعدد آمریکای لاتین، به روشی "فرهنگی" را که سرمایه‌داری غیر انحصارات طلبان آن است، تصویر می‌کند، و اسلام تنها با عین‌ها و دستکاری‌های بنیادی می‌تواند خود را با این نیاز امپریالیسم در تطابق قرار دهد. از سوی دیگر حزب خود به سرعت به ساده اعتقادات اسلامی توده‌ها را نیز تخریب کرده و آخرین موانع ایده‌آلود و یک مکتب یا سبب یا پیرایه را از جلوی راه بورژوازی در دوره سوسیالیستی آن سبب سرمایه، دور می‌کند که تنها عنصر اسلامی به رهبری بورژوازی می‌تواند ساده و افراطی‌نشدن آن جلوگیری، سرمایه‌داری، بخسار از زبان بورژوازی روحانیت را به پیش‌کشند از همه سبب‌های عملی و تکنیکل یک "واتسکان دردم" دعوت کرده بود، و حزب امروزی انقلاب بنام شوکرانی و شرکت فعال روحانیت، زمینه را برای تحقق این پیشگویی بخسار فراهم می‌سازد. روحانیتی که خدمت را در خدمت بورژوازی و سایر طبقه کارگران و زمینکنان آشکارا به انجام رساند، چه از نظر بورژوازی و چه از نظر توده‌ها برای دوره ای دولتی از عرصه سیاست بر می‌خیزد. و بالاخره باید به شرکت وجود حزب جمهوری اسلامی اشاره کرد. ترکیبی که خط تاریخاً متناقضی حزب، در مسافت طبقه‌ای که دنبال می‌گردید، بکس، و افشار و طبقاتی که به خود فرامی‌خواند آرسوی دیگر، به نمایش می‌گذازد. از یکسو فرارگرفتن کامل و بی‌شکرت در خدمت سرکوب انقلاب، و با چنان انتقادی بر نیارهای انحصارات امپریالیستی و شیوه‌های تجزیه شده و شناخته شده آن، نمی‌تواند سرچوید پندگی و پیرایه میان تجزیه‌سازده در درون جنبه‌های انحصارات و دول امپریالیست مدین گوا می‌نماید. و در دوران سرمایه‌داری و امپریالیستی که عملاً از عملکرد حزب منفعات اقتصادی می‌رند نیز بی‌شک ارتباط مستقیم تری میان ایشان و حزب برپا می‌شود. انکسای حزب به سواکی‌ها، رستاخیزی‌ها و اوایل برای معالجت‌های و رورمه خودنیز جوشی جدید به این ترکیب اضافه می‌کند. از سوی دیگر نزدیکی حزب با خمینی و افشار مختلف روحانیت، تسلیفات

اسلامی و اصطلاح "مدامپریالیستی" حزب، نخلت حزب در سبج خرد بورژوازی و این واقعیت‌که حزب خود را بطور کلی و اورت انقلاب موزی می‌کند، نمی‌تواند به معنای جذب برخی توده‌های ناگسای خرد بورژوازی و زمینکنان و محافل مختلف خرد بورژوازی به حزب بنیاید. به این ترتیب تناقضی که در اهداف و شیوه‌های حزب وجود دارد، بازتاب خود را بناگیز در شرکت‌آبان نیز ساز می‌یابد. در یک گوشه حاسوبان، لائان، سرمایه‌داران و ملاکین و اوایل رستگار کالانه می‌کنند، و در گوشه‌ای دیگر، طب افتاده ترین توده‌ها و محافل خرد بورژوازی مسکن می‌گزینند. تعارضات این اجزاء متشکله حزب، که گاه در خارج حزب متکس می‌شود، به سر درگمی‌ها و توهنات نسبت به حزب درازدهان توده‌ها، و گسای حتی بهتاشگان آن، دامن می‌زند. بهر رو این حزب، با این ترکیب، خورشید بورژوازی برای رتق و تقی امور جامعه‌ای که تحت سلطه خود دارد نمیتواند بنیاید.

مادام که مقدمات وحدت بورژوازی بزیر پرچم سرمایه‌داری فراهم نیامده است، بورژوازی به هر دو جناح هیئت حاکمه کشوری اشخت نیازمند است. و طایفه‌ای که حزب جمهوری اسلامی و جناح بورژوازی امپریالیستی، قدر در خدمت بورژوازی سر عهده دارند درازوا از یکدیگر قابل تحقق نیستند. این نیاز دالشی دوشبه سرکوب و فریب را در نزد بورژوازی تکیه می‌کند. سیاست سرکوب بی آنکه مدعی "فانویت" و "فانویت" باشد، بی آنکه توجیهی از بورژوازی و سیاست‌داران آن توجیه و برده‌پوشی شود، فعلت آشکارا تروریستی و فداشناسی خود را بر ملا خواهد کرد. بورژوازی نمی‌تواند مساع خود را منافع "جامعه" قلمداد نکند، نمی‌تواند جز بنام "جامعه" ستم و استثمار خویش را سازمان دهد. حزب جمهوری اسلامی نمی‌تواند خواهان سرکوب کارگران انقلابی، کشتار انقلابیون، اشغال قهرآمیز کردستان و قتل عام مسازران کرد، و بطور کلی بی جوفتی و اشیای کامل توده‌ها شتق بی آنکه در همان حال این اعمال بنام جامعه بورژوازی، و "فانوی" و "ستم" و "امنیست در این جامعه، عرصه توجیه شود. این وظیفه‌ای است که در این مقطع بر عهده بورژوازی امپریالیست قرار گرفته است. عملکرد و شیوه‌های حزب، در فزایدان این نقش تکمیل بورژوازی امپریالیست، سرعت او را در مقابل توده‌ها منتری خواهد ساخت. حزب عاملی در سرعت‌بخشیدن به طبقه بندی سیاسی طبقات و خصوصاً مابه تخریب سریع توهنات توده‌ها به حکومت اسلامی بورژوازی است. بدون بورژوازی امپریالیست و جناح متدین و بی‌مدیستی آن، شیوه‌های حزب بورژوازی راهی طبقاتی زودرس و نه‌حانه ساخته می‌تواند. تقابلی که بورژوازی در این مقطع برای تحمل آن ندارد. سلطه یک بر نامه به فراز آمدن فعلت بعد انقلابی دربار زین گرفتار دستا وردهای انقلاب، نمی‌تواند در تعیاب کامل یک مرکزیت افراطی، به دولت بورژوازی انجام شود. دولت، حتی آنجا که یک حزب افراطی دست راستی و مسلح و رهبری عملیات بورژوازی را در دست داشته باشد، نیاز به سرکوب بورژوازی است. ترکیب ویژه حزب جمهوری اسلامی، که با بنیاید عملی آن در سبج توده‌های عقب مانده خرد بورژوازی تطابق دارد، ظرفیت‌های تکنوکراتی و بوروکراتی حزب را به حداقل می‌رساند. حزب برای اداره امور یک کشور، از طریق یک بوروکراتی اسبجی و طولی دولتی، از امکانات و شرایط لازم برخوردار نیست. این غلظت است که در مقطع کشوری عمدتاً توسط بورژوازی امپریالیستی بر می‌شود، و بالاخره، امپریالیستی این جنبش را بر عهده دارند که ماحمل قهر فداشناسی را که حزب بر عهده‌داران است، بخورد دستا وردهای کل بورژوازی شمیم داده و فایزنا رسا به شت برساند. اگر اوایل آن جزئی در میان‌ها زادی بیان و اجتماعات، اشتراک و غیره را در عمل سرکوب می‌کنند، اگر زمام سخنان آن جزئی از فراز سنایر و سگوهای سخنرانی، از عوامل سیاسی و ارباب توده‌ها یک دم باز می‌شوند، امپریالیستی وظیفه دارند تا از این پیشروی‌های غلظتی و مغفطی، امتیازاتی "فاسوی" را رسی به نفع کل بورژوازی برسانند.



پورتو اورتان حزبی به اجتماعات اپوزیسیون انقلابی، و بخصوص کمیونتهای، به نوبتشان تشریحات گروههای انقلابی، بیسوسه گناخانه ها و صوره و رسوبین هرروزه از فراز منار بریتیشه کموندشها و نیروهای دموکراتی چون معاهدسی خلق، هورفسدر ویج، مئورو، و یوفیت آسز سانه. تشریحاتی به دستاورد هاد شی سیاسی برای کل بورژوازی بدل می شود که دولت بورژوازی بر ریزنه از امولا اجتماعات اپوزیسیون انقلابی، فئودال تشریحات او و امولا فعالیت او را تشریحاتی اعلام نمانند. تنها در این صورت است که میتوان گفت بورژوازی به **منانه یک سلفه یک تک** بسوسه احمای اختیاری اربامیری برداشته است. جناح بنی صدر در حکومت مکتوبی متعلقا این نقش را درمورد شمندهی چون سرگوب کردستان انقلابی، فضل عام دانتوچیان انقلابی و تخریب گیل دانشگاهها، موسسیت انتشار روزنامه های کمیونست، آنتی فئودالی و اعلام کردن اعتراضات و اجتماعات سیاسی اپوزیسیون انقلابی و کمیونست، و... ایفا نموده است.

اما از سوی دیگر فریب و عوام فریبی لیبورالی درگستر شمی خواهد درگستر ماسر پای خود باسته به تنها جزو و ریاضه اطبی سیاست بورژوازی بطل شود. کسانی که از "واقع بسین" بدون جناح بنی صدر سخن می رانند، سیاست های بورژوالیبرالی این جناح را در مقابل سیاست های حزب، و به منانه سیاست های امولین بورژوازی، تخریب و تفسیر می کند. متعلقا از همین بکنشنه اساسی درمورد لیبورالیسم درگستر ما ملاحظه. هواداری بنی صدری بسیم از "فانون" در مقابل هرج و مرج طلیسی حزب، و دفاع بنی صدریسم از "تحت آزاد" در مقابل متن حزب به "جماقی"، تنها هنگامی می تواند احدی را "تریب دهد" و یا "به مارش بگشاند"، که سانس فئودال و سرکوبانیده و زمینه های استقرار فائودالیسم برایشی دموکراتیک و شرایب و ایلنی و موجود تحت آزاد را، که نودهای کارگر و زمینکن به انگاه، مبارزات و تمام خونین خود با جنگ آورده بودند، از منج حاشه جار کرده باشد. اگر جناح بنی صدر می تواند عده "فانون"، "فانون" امپریالیستی- بدنه و بریسید، اگر می تواند عده "تحت آزاد" مذاکره، به هدند و سازنگاران درمیش انقلابی راه پای مندر مذاکره "گشاند"، از آن روست که حزب در **عمل** توانسته است ترویرسم "فوق فائون" بورژوازی را ایجاد کند، بدون بحث و مذاکره سرکوب کندو آزادی بیجا، و اجتماعات ایوزور جوب و جماع و سریزه در عمل بنسین نماید. موفقیت سیاست فریب، با نواب موفقیت سیاست سرگوب است. بدون حزب جمهوری اسلامی، بنی صدریسم ضرورت خود را برای مورژوازی و کارآشی خود را درحسین نوده ها از دست خواهد داد. خامیت اموزی بنی صدریسم برای پرورژوازی ایست که درحسین اینکه دستاورد های عملی سرکوب را برسی کل بورژوازی شمسیت می کند و رویت می یخند. انزواج روپ "رشد نوده ها" راه حجاج دیگر، و فقط به جناح دیگر و به کل حکومت بورژوازی، و سوزل می دهد و "مجموع" دران بنش کردن نوده ها راه کل حکومت کند کرده و برای امیرالسلم درآماده کردن راه حل سبانی اش رمان می خرد.

تارمسی که زمینه های ظهور نیروی سیاسی ثابت و وحدت سخن بورژوازی فراهم ساخته است، دوتاج گنونی هسنت حاکمه اجزا، غیرفائل انگاری برای کل بورژوازی درمقابل با سدهایم اسفند هستند. تفرقات دوتاج، تاگزیر می باید در هر مقطع کنترل و مهارنده و اساسی بکبار یکی هسنت حاکمه راه مغایره بسیافکند. مادام که محور خمینی درعبره سیاست برای کسب بورژوازی ضروری و بیباک جنبش تابانیدیرات، اسلام و خمینی منسخر مشرکی برای کشمکش های دوتاج خواهد بود. نقش وحدت بخش خمینی، که هرچندگاه احمسین اساسی می باید، مانع از آن است که کشمکش های دوتاج هسنت حاکمه چنان ابعاد گسترده ای پایه کند حسین انقلابی از آن و همیسان سرفود سیره گنونی، خمینی سمیلی است که بورژوازی برای حفظ وحدت خویش در اوج رقابت و تفرات فرشی، موفقیت را برت گرفته است. خمینی، وحدت طلبی بورژوازی است که در یک نفس مادیت پانته است.

این بنی تک وحدتی تابانیدیرات، وحدت نهاد بورژوازی درگرو ظهور نمایندگان مستقیم سرمایه انحصاری در صحنه عملی سیاست است. نیروی سیاسی وحدت بخش بورژوازی بنی تک نمی تواند حامل انقلاب و تطبیق مکانیکی دوتاج موجود باشد، این نیروی سیاسی به اعشار برای هر دو جناح در واقعیت گنونی شان، و تاگزیر به اعشار جاگیرین کردن عامل بیونده دوتاج گنونی، خمینی، بورژوازی را بر سر یک پرهم واحد به وحدت خواهد رسانید. خصوم صات این سرزوی سوم، این کنسری، نیز نمی تواند تنها "مجموعه" ای از "فوسبات درحاج گنونی" باشد. هسنت می تک اشکال ارنه! سابقه و تفسیه فده ای از این خصوصیات را بدست خواهد داد. درحسین اینکه درمورد خصوصیات ظاهری این منسخر بدست سنی توان اظهار نظر کرد و فقط می توان ما توجیه به ریزنه جنبی هائی که هم اکنون در خارج و داخل کشور انجام می گیرد، گواشحات مشهود بورژوازی به "الترناتسو" "تشریاری"، و نوانفات احتمالی آمریکا و شوروی و اولوتیتهای هر یک، درباره محتمل تریسین الترناتسو و رهبری سیاسی بورژوازی به بحث برداخت، اما می توان با توجه به آنچه تاکنون گفتیم، درباره محتوای و روشی اصلی سیاست های این منسخر سیاسی مادیت بسینتری کنی گفت. اساس حرکت این نیروی ثابت بورژوازی این واقعیت خواهد بود که سرکوب و شسپنی می باید ادامه باشد اما تشوکرآسی و لیبورالیسم هر دو می باید طرد شوند. از اینرو درحالیکه بنی صدریسم در تلاش خود برای تطبیق اسلام با لیبورالیسم عمدتا به خاطر عدم تطابق **لیبرالیسم** با سازهای بورژوازی شکت خواهد خورد، حسسوز جمهوری اسلامی که عملکرد سرکوبگرانه اش با محور اساسی سیاست بورژوازی در این مقطع منسخر در مقابل قرار دارد، عمدتا بخاطر انگاه احشای تاگزیرنه تشوکرآسی، حملت اسراری خود را از دست داده و سانه سحر جانی سیاسی که از همین سیاست تا نوجوهی سیر اسلامی دفاع خواهد کرد جاگزین شود. بورژوازی و لیبورالیسم سرکوب را بدون تشوکرآسی و نظم را بدون لیبرالیسم تلف می کنند. تحقیق این خواست بورژوازی اولی، و شسفه رهبری سیاسی آشی وی خواهد بود.

ادامه دارد...



رفقا! در آغاز انتشار "بسی روزی بسالیسم" جهیت گسترش فعالیت های خود به کمک های مالی شما نیازمندیم!

قیمت دوم مقاله "فدائیسیم..." را نتوانستیم تا زمان انتشار این شماره بسوی بسالیسم آماده نمائیم. دنباله این مقاله را در شماره بعد به رفقا عرضه می کنیم.

لنین:

از نارود نیسم تا مارکسیسم

(مقاله اول)

مقدمه:

شصت استقلال طبقاتی پرولتاریا و تحکیم آن در زمینه های اقتصادی - سیاسی و شکستانی جز از طریق جدا کردن پرولتاریا از دموکراسی عام بورژوازی (که در هر مأموریت خود را در انکال مختلف "سوسیالیسم غلطی" به نمایش میگذارد) امکان پذیر نیست. آرزوهای دلیق و صحیح از هویت ایدئولوژیک - سیاسی حزبانات سوسیالیست غیر پرولتاری، طرد و انشای منشأ طبقاتی آنان و تنظیم مقررات انحرافی و انتطابی آن در جنبش کارگری قدم اول در جهت تثبیت استقلال طبقاتی پرولتاریاست.

مقاله "از نارودنیسم تا مارکسیسم" نمونه ایست از مند لسن در آرزوهای هویت ایدئولوژیک - سیاسی "سوسیالیست های غلطی". از ترجمه این مقاله ما نه بطور متفهمی نظرات لنین در برخورد با "انقلابیون سوسیالیست" (ا.ا. آرها)، بلکه حسین بنت او در آرزوهای هویت ایدئولوژیک - سیاسی حزبانات "سوسیالیست غلطی" را مدنظر داشته ایم؛ "تحت غیر سوسیالیست بودن نامی داشتن جوهری بورژوا - دموکراتیک نیست". و از اینجاست که بدون آنکه با دعای "سوسیالیست ها" متنی برسوسیالیست (پاکمونیست) بودنشان استاد ورزیم میبایست به شعوری آنها در توضیح واقعیت، برنا معشان برای تغییر واقعیت و تاکتیکیه ایشان برای متعلق ساختن برنا معشان مراجعه نماییم. لنین در برخورد با "انقلابیون سوسیالیست" و آرزوهای پیش نویس برنامم آنان برخوردشان را با واقعیت مشخص سرمایه داری روسیه، آرزوهایشان از واقعیت افتار و طبقات مختلف جامعه و بخش و طبقه پرولتاریا در جامعه سرمایه داری و موششان را نسبت به چگونگی مفید سازی نیروهای طبقاتی در مبارزه برای دموکراسی و سوسیالیسم مورد دست قرار میدهد. لنین برای تعیین هویت ایدئولوژیک - سیاسی "انقلابیون سوسیالیست" بر سه مولفه تعیین کننده شعوری، برنامه و تاکتیک این نیرو تکیه میکند.

"انقلابیون سوسیالیست" در زمینه شعوری: متعصبا با سرمایه داری روسیه و وقف ماموریت آن برخوردی دخترگرایانه داشته. درک غیر ماضربانیستی خود را بر آرزوهای ضعیف و خودتاریخی روسیه تعمیم میدهد. و همچون "ماهی ماروا" طبقاتی سرمایه داری، و نه خشکسالی طغیای که از درم کشتن و حرمیبت انکال کپن رخگی سوسیالیسم سرمایه داری زاده میشود به شعوری راهیابی مظلوم برای "توسعه و شترت کسور" میپردازند. در زمینه برنامه: تکیه خود را بر دهان انسان و رنجبران بطور اعم و وظائف سوسیالیستی راجع الشاع "هدف" استفاده از "انگاو پیش و شوه های رخگی دهقانان - شسوار" میدهد. "انقلابیون سوسیالیست" تکیه خود را بر سه نیروولتاریا بندان تنها اشتباهی که مبارزه برای سوسیالیسم را تا حدی سوسیالیسم ادامه خواهد داد، بلکه بر "سوده های رجمکنی"

نرار میدهند که، علمبرم مبارزه نمان برای اصلاحاتی در رژیم سرمایه داری، از مینادهای این نظام دفاع میکنند؛ و در زمینه تاکتیک: از شخصی و تعیین خصایص استفاده بعنوان واقعیت کسرت جامعه روسیه و مفید سازی نیروهای اجتماعی در قبال آن عاجز میمانند. و در نتیجه رابطه بین اصلاحات و انقلاب و رابطه بین مبارزه برای دموکراسی و مبارزه برای سوسیالیسم را غلط مینامند.

اینکه جنبش کمونیستی ما مبارزه نابدیگاه سوسیالیسم "طبی" را در تمام می طوح مینماید در دستور کار خود قرار دهد، امریست انکار ناپذیر. و این امر بدون صلح بودن به شیوه نقد لنینی از این دیدگاه مبسر نخواهد بود. از اینروست که ما درج این مقاله وافر "سوی سوسیالیسم" شعوری داشته ایم.



یکی از روزنامه های غلطی اخیرا اظهار عقیده کرده بود که اکنون موقع پرداختن به "شعور" منافع طبقاتی مختلفی که در مقابل استفاده قرار گرفته اند نیست. این عقیده تازه ای نیست. ما پیش از این هم در دستنهای آسوا - زاردمت و روسوشوفا پاروسا، الفت همبراهرا، مانومی ملاطفه و غم کلام، با این عقیده برخورد کرده ایم. این طبیعی است که چنین نقطه نظری در میان نمایندگان سبورژواول دموکراسی رواج و شیوع داشته باشد. [اما] تا آنجا که سوسال دموکراتها مربوط میگردند، آنان در مورد این سائل اتفاق نظر کامل دارند؛ مبارزه مشترک پرولتاریا و بورژوازی علیه استفاده نباید و نمیتواند از این جهت و آوار سازد شعور منافع خود و طبقات صاحب دارائی را فراموش کند. برای دستیابی به شعوری روشن از این شعور لازمست شعور روشنی از اختلافات عمیق موجود میان طبقه طبقاتی را برپایه های (سوسیالیستی) مختلف داشت. این البته بدان معنا نیست که ما باید توافق های موقت با طرفداران سایر جریانها، هم با "انقلابیون سوسیالیست" (ا.ا. آرها) و هم با لیبرالها، را در کسیم؛ کما اینکه کنگره دوم حزب ما نیز آثر برای سوسال دموکراتها مجاز داشته است.

سوسال دموکراتها "انقلابیون سوسیالیست" را نمایندگان چپترین جناح بورژوا - دموکراسی ما میدانند. "انقلابیون سوسیالیست" وجود چنین نظری درباره شعور را خوش نداشته و آنرا طلاق سد فوجا های میدانند برای عوار و منفی کردن یک مخالف و زیر سوال کشیدن صمیمیت و ایمان درست او. واقعیت آنست که این نظر کوچکترین ربطی به شک و سوخن ندارد؛ این



صرفاً تعریفی است مارکسیستی از منشاء فئالیتهای و جوهریاتی که
 طبقه‌های "انقلابیون سوسیالیست" - هرچه "انقلابیون
 سوسیالیست" طبقه‌هایشان را با وجود و تقویت بیشتری بیان
 می‌کند، سر حاکمیت نمایان مارکسیسم از آنان منتظر حمله می‌د
 گذارد. در این زمینه پیش‌بینی برترانه "حزب انقلابیون
 سوسیالیست" که در شماره ۶۶ رولینسونیا روسا جیساپ
 رسیده، بسیار جالب توجه است.

این پیش‌بینی‌های است. بطوریکه، نه تنها در رابطه با
 روح نحوه طرح و ارائه اصول، بلکه این پیش‌بینی است
 در محتوای خود آن اصول و از این نظر ساده مورد توجه قرار
 گیرد. این پیش‌بینی است از مارکسیسم به مارکسیسم، از
 دموکراسی به سوسیالیسم. استاندارد ما از "انقلابیون سوسیالیست"
 است. اگر کار شمره خود را بخنداند: آثار را محسوس
 ساخته است. شرایطی غیر سوسیالیستی را در نظر طبقه‌های
 مشترکشان با مارکسیسم، علی‌الخصوص تا کجای و زود. اما خبره
 کسند، در سوختن قراران، از سوی دیگر، منتهای فلسفه
 نظریات تریستی، نارودنیکی و دموکراتیک منجم آنان است. در
 ضمن جا به آنها که آماده‌اند مارانه در ضمنی‌گوشی (یعنی
 شخصیت‌های غیر "انقلابیون سوسیالیست" و در همین حال توصیف
 ماهیت اجتماعی آنان بعنوان بورژوازی - دموکرات) منتهی کنند
 با داری می‌کنیم که نمونه‌های مختلف سوسیالیسم، نه تنها
 از نوع خرده بورژوازی بلکه از نوع بورژوازی آن نیز -
 مدتها پیش در مأموریت کمونیست مورد تحریر و تحلیلی قرار
 گرفته است. نیت غیر سوسیالیست بودن نامی [دانش] خوبی
 بورژوازی - دموکراتیک نیست.

مطالعه پیش‌بینی برترانه "انقلابیون سوسیالیست" به
 منجمه اصلی معانی سوسیالیسم را آشکار می‌کند. اول، اینک
 نظریات در مارکسیسم، دوم، وجود نمایان مارکسیسم در طبقه
 نظریات آنان درباره دهقانان زمیندار و مالک ارضی، سوم،
 وجود همان نمایان مارکسیسم در طبقه نظریات آنان درباره
 انقلاب تریستی و فوچو روسیه بعنوان انقلابی دارای حاکمیت
 سوزوای.

کشم اصلاحات در مارکسیسم. دنیا، نمایانگر این
 مکتب و نمایانگر این برترانه، هر از پیروزی مارکسیسم
 سر تا روئین می‌دهد. این دومی همچنان به حیات خود ادامه
 می‌دهد. اما سنگ تخریب آخرین مدلهای روزبورژوازی هم ادامه
 می‌دهد. اما تنها صورت "تصحیحات" رژیم در مارکسیسم
 آن اصلاح نظریات عام است. یعنی نظریه رابطه مکتوب و سوسیالیسم
 با طبقه مابین حسیه‌های مثبت و منفی کاپیتالیسم را در نظر
 بگیریم. اطلاعاتی که در اینجا بعمل آمده، آنجا که دچار
 سرکشی و آشفته‌گی کامل نیست. ذهن گزشتی (سوزوکیو-بوم-
) قدیم روز را در مارکسیسم داخل می‌کند. سرمنبت شناختن
 عملکرد تاریخی "انقلاب" کاپیتالیسم، که کار را اجتماعی کرده
 رنگ تریستی اجتماعی" قادر به متعلق ساختن جامعه، یعنی
 سروری بورژوازی را بجا آورد. خود نشانگر گشت از
 نارودنیسم و گذار به مارکسیسم است. نظری سوسیالیسم سر
 آسان توسعه و تکامل یعنی نیروهای اقتصادی [توسعه و تکامل
 یعنی] تقسیم طبقاتی سازگردد است. اصلاحی که بعمل آمده:
 "در برخی از رشته‌های صنعت، بخصوص در کشاورزی، و در تمامی
 کشورها"، رابطه سن حسیه‌های متنوعی می‌سازد. "این
 منظوم و منظوم‌تر می‌گردد [کاره کجا کشده]". این
 تکرار گفته‌های هرتس و بوسید، تکرار سرمایه‌داری است. "این
 تکرار و، و نظری "تغییرات خاص سرمایه‌داری در روسیه"
 است. عقبت ماندگی روسه بطور عام و تفصیلی ماندگی کاپیتالیست
 رویه بطور آخر، دیگر به عنوان عقبت ماندگی سرمایه‌داری،
 بلکه بعنوان شیوه‌های فرود - توسعه تریستی است
 باشد - یعنی می‌نود. در کنار درک مارکسیستی تاریخ، آن
 دیدگاه و روش مبدی و راجع ایشان می‌دهد که بر طبقه‌های

روشنگران نادرید راجع این کم و بیش مطلوب از برای کشور
 سرگزینده واقعی ما و "فئالیتهای سرمایه‌داری" به سختی
 طبقه‌ای که از هر چه شکن و تحریک اشکال کین زندگی بوسیله
 سرمایه‌داری زاده می‌شود. گردد. این واقعیت که استثمار
 سرمایه‌داری دوروسه به خاطر "فئالیتهای مایل سوسیالیسم
 داری اشکال سن نظریات تریستی خود می‌گیرد. شیوه‌های نارود
 نیکی نادرید گرفته می‌نود.

مفاهیم و تهورات [پیش‌بینی برترانه انقلابیون
 سوسیالیست] از دهقانان، تریستی نارودنیکی را با وجود باز
 هم پیشتر بر ملا می‌آورد. در سایر پیش‌بینی‌های مابین
 زیر: رحیمان، استثمارشوندگان، طبقه کارگر، توده‌های
 زمیندار، طبقه استثمارشوندگان، طبقات استثمارشونده، بدون
 هیچگونه تمییز و تمایز بکار برده شده است. چنانچه
 منضم سوزوای آخر "طبقات"، که باسی مایلاتی از چنان
 پنهان مانده است مکتب کرده و درباره آن اندیشیده بودند.
 شخصیت می‌داند که در نظام سرمایه‌داری هم خرده بورژوازی کار
 می‌کنند و استثمار می‌شوند و هم پرولتوا. آنچه درباره مایلات
 سیکهای علنی گفته شده درباره انقلابیون سوسیالیست مایلات
 عاقبت است: استثمار کثیف و بی‌بهره‌ای از سرمایه‌داری سر-
 ماه‌داری زمین خرده بورژوازی، از آن ایشان است. آنان را
 دهقانان بدون حسیه سخن می‌گویند. اما چنان خود را بر واقعی
 که به اشاعت رسیده، در باره اش مطالعه و موشکافی و تمسک
 کرده و شرح و توضیح داده شده، یعنی بر این اهمیت کرده
 میان دهقانان زمیندار تاکنون بورژوازی دهقانی تسلط
 شده. و بر این اهمیت که دهقانان مرفه، کجری نام دهقانان
 زمیندار شامل حاکمان می‌گردد. نمی‌توانند بدون استدلال
 موقت کمکی از عیبه امورتان برآیند و هم اینک پیش از
 سوسیالیست‌های مولده دهقانان را در کنترل خویش دارند،
 می‌بند.

از این نقطه نظر، آنچه واقعاً مایلات می‌نماید دهقانی
 است که حزب انقلابیون سوسیالیست در برنا به حداقل این حزب
 برای خود قائل گردیده: "استفاده از کارگران، سن و شیوه‌های
 زندگی دهقانان روسیه، به شماره رحیمان بطور کلی واقع
 کمون، در خدمت سوسیالیسم و سایر طایفه اصول مالکیت
 بورژوازی: علی‌الخصوص استفاده از این درک آنان که زمین
 را مالکیت مشترک همه زمینداران به حساب می‌آورند".
 در نگاه اول نظر می‌رسد که این هدف صریح جز تکرار بی‌سر
 و جرا آکادمیک انبوهی‌های کمون، که تریستی و زندگی
 هر دو منتهای اش را در کرده‌اند. باشد. اما در واقع در اینجا
 ناک سانه یاد ساسی و سروریم، منتهای که انقلاب روسیه
 بوسیله کمرش در آورده سراسر سرک را می‌دهد: چه کسی،
 چه کسی را مورد استفاده قرار خواهد داد؟ آیا زمینداران
 انقلابی، که خود را سوسیالیست می‌دانند، صورت رحیمان
 را از دهقانان منع می‌آورد. شیوه اصول مالکیت بورژوازی
 مورد بهره‌برداری قرار خواهد داد؟ و آیا که مالکیت
 بورژوازی و زمین حال رحیمان دهقانی، عبارت برداز می‌نود
 سالیستی روشننگران انقلابی - دموکراتیک را بی‌توجه می‌آورد
 علمی سوسیالیسم مورد بهره‌برداری قرار خواهد داد؟

نظر مایلات است که در زمانی دوم (عصرم آماده و گاهی
 مخالفین ما) به نظر خواهد بود. مایه تحقیق آن ایشان
 داریم زیرا این دوروسا تاکنون بود دردم متعلق شده است.
 "مالکیت بورژوازی" (و در همان حال رحیمان) دهقانی
 تاکنون از مایلات سوسیالیستی روشننگران نارودنیکی و
 دموکرات، که به توم پروری در باره حفظ سن و شیوه‌های
 زندگی رحیمان "از طریق ارتل هایش، نمائند هایش، کنت
 علوفه‌اش، و گاوه‌هایش، انما رهای زمینداریش و با نکایش،



دست می‌رسد، استفاده شایع‌تری نموده است. اما بسیار همه چیزهای اسکندروان توسعه سرمایه‌داری در بخش گنوم در آینده به‌سود است. تاریخ اقتصاد روسیه به‌دستمان چیزی را که تاریخ سیاسی روسیه فردا اثبات خواهد کرد، امروز اثبات نموده است. پرولتاریای آگاه و طبقه کاره، بدون آنکه از حمایت آرشاچ و انقلابی‌های دهقانان زمینکنش **پورژوا** دریغ ورزد، برای پرولتاریای روستا تشریح کند که مبارزه علیه این پورژوازی در آینده اجتناب ناپذیر خواهد بود؛ طبقه دارد اهداف واقعی سوسیالیسم، اهداف واقعی سوسیالیسم و به‌وسیله‌های پورژوا - دموکراتیک برابری در حقوق ارضی و زراعی وی تشریح کند. پورژوازی دهقانی علیه نمایان سرواز، علیه استبداد، کشتیان و ملاکین دهقانی پورژوازی شهری علیه پورژوازی بطور اعم و علیه پورژوازی دهقانی پورژوازی - ایست‌نشینی شعار صحیح برای پرولتاریای روستا، ایست‌نشینی سرمایه ارضی صحیح برای سوسال دموکراتیک روسیه در لحظه کنونی، ایست‌نشینی سرمایه‌های کنگسره دوم با اتحاد نمود پورژوازی دهقانی برای دموکراسی، با پرولتاریای شهری برای سوسیالیسم، برای روشنائی تغییر این شعار عدل و کشتی معزالت موسر از شعارهای پراک و رنگ‌آلود نواحی اعلان سوسیالیست مونه چپ ماروکسیم، خواهد داد.

اکنون می‌بینیم که روسی بکنه اعلیٰ پیش‌سوی که در بالا گفته شد، مصمم پیش‌روی است. دیگر اوضاع منطقه نظر ماروکسی‌های بگیری که مخالفت آزادی سیاسی بودند - به‌این دلیل که نجات‌بخش می‌باشد نسبت پورژوازی اقلیتی قدرت نماند - دست‌نکشید، اما در حرم خیابان تاروکسیم، در آن قسمت از پیش‌سوی که به زرنماری خصائص استبداد و سرحد طبقات مختلف نسبت به آن می‌پردازد، موج ستار سسرون می‌زد، در اینجا سر، مانند حخته، می‌تسمم که درست همان دست‌و‌پا‌رسی‌های اول روشنگران افشنی خرد پورژوازی روش خاص درکت از واقعیت ساگزو به افسای کامل نقطه نظرات مسافین و کینه‌ده‌ان می‌باشد. این ستار سسرون دمکر می‌تسمم که هرچه و حلی‌های اصلاحی سوسالیست را همتت ما به‌همین سوال، یعنی درک آنان از واقعیت، کند، چراکه خودمان متان به نتایجی نیز اختلافات و عدالتیهای عمیق ورشده داریسانی ماروکسی‌ها آشکار می‌کند.

در پیش‌سوی می‌جوایم: "طبقه کارخانه‌داران و نتار بزرگ، که در اینجا سبب از خرابی دیگر ارتجاعی است، پیش از پیش‌نیاز نیست حمایت استبداد در مقابل پرولتاریا را می‌گیرد...". این نقطه است؛ زیرا: در هیچ‌کدام اروپای سیاسی و فغانی پورژوازی پیش‌تر نسبت به شکل استبدادی حکومت، نه‌اصوح و آشکاری کشورها نیست. آرشاچ از رژیم استبدادی، برضتت از خرد پورژوازی از پرولتاریا، در همان این طبقه رفت می‌کند؛ به‌این دلیل ساده که پیشین، با همه قدرت نامعدومش، قادر به برکوبی طبقه حریف کارگر نیست. و پیشین، در اینجا که حینیت از "طبقه‌ای" از کارخانه‌داران بزرگ می‌کند، تقسم بندیها و گروه‌های درون پورژوازی را تا شکل پورژوازی بنمونان یک طبقه، مخلوط می‌کند، تا درست‌بودن این گفته پیش‌تر استبا عیان نمیکرد چراکه در نظر سوسیالیسم کینه این طبقه پورژوازی متوسط و خرد است که استبداد کمتری نسبت قابلیت را در ارتعاش دارد.

"آرشاچ ارضی و کولکهای ده سین از پیش‌نیاز نیست این حمایت در مقابل توده‌های زمینکنش روستاها می‌کند...". واقعا؟ پیش‌تر سوسیالیست‌ها این‌ها را می‌تسمم که این حمایت مؤزیک سوداگر برای روشنگران برتر شور (دموکرات) و...
 - پورژوازی و پورژوازی... - مؤزیک‌های که سزارالسا، سرواز به کاروکند آراد و سرمایه‌گذار استبا کوجسک بزرگ‌دانه و خرد پورژوازی شده بودند.

مالکین، از کجاست؟ یا بکنند کولاک هیچ وجه اشتراکی با مؤزیک سوداگر ندارند؟

"... تعادلی آشتی ناپذیر ورشده‌اند پس موجودیت استبداد و تضامی تکامل اقتصادی، اجتماعی - سیاسی و فرهنگی کشور در حال تکوین است...".

در این جمله آن‌ها احکام خود را نیز به بیوهی و ابتذال کشته‌اند، آیا می‌توان "تعادلی آشتی ناپذیر" با رشد اقتصادی، ورشد سایر چیزهای کشور، رابطه تصور آورد که در حالت طغیانی که سرکردگی اقتصادی را برمی‌دارد دارند شکی نیست که یکی از این دو حالت است: یا آنکه استبداد با توسعه اقتصادی کشور واقعا در تضاد است؛ که در این صورت با مفاعیل شکست کارخانه‌داران، مالکین، و مؤزیک‌های سوداگر در تضاد است. اما اینکه این طبقه توسعه اقتصادی "ما" را برانگیزد؟ در کنترل موبش داشته‌اند است بحتمل حتی برانگلیس و سوسیالیست سر پوشنده سمت (هرچند که... و... کس این راه آستبان اموال)؛ این را که حکومتی در تضاد با مفاعیل پورژوازیستور کلی، می‌تواند از آن‌ها کلیه اختلافات سرگردان و آشوب پورژوازی مافی کشور، این را که جنس حکومتی می‌تواند با طرفداران بهره‌محاسنی علیه طرفداران تجارت آزاد بماند طرح کند، محاسبتی در مقابل نظر دیگری را برمی‌دارد بکشد. و این محاسبت‌ها سوسالیست‌ها و احسن مال و دهه برقرار نگاهدارد، تمامی سر تاریخ اروپا ستم‌های می‌گذارد. و یا

آنکه در کشورها کارخانه‌داران، مالکین، و پورژوازی دهقانی "سین" از پیش‌نیاز نیست استبداد می‌کند، که در این صورت باید این ستار را بپذیریم که آنان، آرشاچ اقتصادی کشور، حتی وقتی بنمونان یک کل، بنمونان یک طبقه، در پیش گرفته‌اند، توسعه نمی‌دهند که چه چیزی منع توسعه اقتصادی کشور است؛ [اینکه این ستار را سمدبریم] که حتی بنمونان و رهبران پستور و سمدبریم، و روشنگران این طبقات سزا به منافع و معالجات را در پی می‌کنند.

ولی آیا بهترین این فکر ساده‌ترین نیست که این سوسالیست "مخالفان" ما هستند که واقعا را در پی نمی‌کنند؟ فقط کاملاً بی‌سیم که آنان، کمی طلوثر، خود "خود یک آپوزیسیون لیبرال - دموکراتیک" (از نقطه نظر سیاسی) عمدتاً عناصر میانی جامعه تحصیلکرده‌گان را در بر می‌گیرد. اما آیا جامعه تحصیلکرده‌گان مانگ جامعه پورژوازی نیست؟ آیا هزار رتبه به تعاد، کارخانه‌داران، ملاکین و مؤزیک‌های سوداگر مثل نیست؟ آیا مکنش‌کننده خدایت سرمایه‌داری ای که در آن آپوزیسیون لیبرال - دموکراتیک یک آپوزیسیون پورژوازی است، برای روسیه مقدر فرموده باشد؟ آیا "اصلاحی سوسیالیست" مورد متناهی در تاریخ سراغ دارند، با هیچ موفدی را می‌توانند تصور کنند که در آن آپوزیسیون پورژوازی در برابر رژیم استبدادی از طریق "جامه" لیبرالها، "جامه" تحصیلکرده‌گان انزاع شده یا نتود؟

آشته فکری موجود در پیش‌سوی نتیجه ماکرو اختلاط ماروکسیم است با ماروکسیم، نتیجا ماروکسیم است که تحلیلی از نظر علمی صحیح، تحلیلی که واقعیت پیشین از پیش‌تر آن صه می‌گذارد، از رابطه بین مبارزه مفاظسور دموکراسی و مبارزه مفاظسور سوسیالیسم دست‌داده است. ما نیز، مانند بقده دنیا، دموکراتیک پورژوازی داریم و دموکراسیم پرولتاری، نزدما، همچنانکه نزد بقده دنیا، سوسال دموکراتیک می‌باید نفعات ساگزو پورژوازی، دموکراتیک و حیل آنان از ماضی موبش و استبداد است. نزدما، همچنانکه نزد ما دنیا، پرولتاریای آگاه می‌باید از پورژوازی - دموکراتیک در مخالفت با نمایان سرواز و سوسالیست علیه این نمایان، بنشمنانی نماید، می‌تسمم که طبقه‌ای